

قیام ایران

زین نظر سوراوی نویسندهگان

علی شاکری

رژیمی که مخالفان را می کشد، لرزان است

روز (۲۳ دسامبر) گذشته شادروان سرهنگ عزیز مرادی افسر شجاع و وطن پرست ارتش ملی ایران عضو نهضت مقاومت ملی ایران در کشور ترکیه با رگبار گلوله های آدمکشانه جمهوری اسلامی از یاد درآمد. با قتل افسر مین پرست دیگر عضو نهضت سرگرد شادروانی که چند ماه پیش از این حادثه و سرهنگ عزیز مرادی دومین نظامی عضو نهضت بسود که طی ماههای اخیر در ترکیه بدست تروریست های جمهوری اسلامی شهید می شد.

در مقابل این سماجت و بی گیری در کشتار غافلگیرانه مخالفان در خارج از کشور و بیوژه نظامیان شجاع نهضت با پیوستن رسید که رژیم خمینی از چرخه می ترسد که می گویند بدین وسیله وحشت را از خود زایل سازد: آنچه آرایش سران رژیم را برهم زده و انسان را سراسیمه به ارتکاب جنایت های وحشیانه و آوار ساخته چیست، چرا که با کمی دقت روشن می شود که اینگونه اعمال و تشبثات با برخی از سخنان و دعاوی رژیم که هر روز از زبان زعمای آن بگوش می رسد بالکل متناقض است. این دعوی سران رژیم در باره ثبات و پایداری حکومت آنان است. روزی نیست که بلندگویان حکومت با مناسبت و بی مناسبت درباره ثبات دستگاه خود داد سخن ندهند و فریاد زگوشت خراش خود را در این باره برآیند نمانند. آقای خامنه ای رئیس جمهور، آقای رفسنجانی رئیس مجلس، دوسر دسته اصلی باند های رژیم و بالاخره خود آقای خمینی از جمله کسانی هستند که هیچگاه در خطبه های خود از یادآوری ثبات و پایداری رژیم و آینده درخشان

بقیه در صفحه ۳

هادی مرادی

مایه های مشروعیت در اپوزیسیون ملی

گفتنی (بسیار برجسته ای) در مواضع رهبری و انتخاب و تشخیص رهنمودها و تاکتیک ها ندارند. چرا که رهبری در خارج از مرزها - دما دم به آنها م و نیروها می که در داخل کشور دست اندرکارند، نیا زمند است و عمده تعهدات خود را با پشتوانه ای همین آنها م شکل می دهد. صورت عمل تا حدود قابل ملاحظه ای به آن چند نفر انسانی دوری اقبال می گذشت شبیه شده است.

قصد ما در این مقاله شرح جزئیات نیست که از قلمرو اندیشه تا قلمرو عمل مسلما " دفتر قطوری را شامل می شود: از انبوه آن مسائل متنوع (و البته

حوزه های فعالیت " اپوزیسیون ملی " به دو جنبه ی کاملاً مشخص و در عین حال پیوسته (داخل کشور و خارج کشور) تقسیم شده است. درک خصوصیات این دو جنبه به اعتبار شرایط حاکم بر هر یک دشوار نیست. هدف، روشن است (براندازی رژیم فاشیستی - مذهبی و استقرار حکومت ملی و شروع تجربه دموکراسی) . " هدایت از بیرون و حرکت از درون " یکی از آن الزاماتی است که شرایط حاکم بر ایران تحمیل کرده است و بی درنگ باید افزود: این هرگز به معنای آن نیست که نیروهای درونی سهم برجسته و

بقیه در صفحه ۴

مراسم تشییع و تدفین بیکر سرهنگ عزیز مرادی

ادای احترام و آخرین وداع

بشور و ترازمیته به جانب سازی در راه رهایی میهن فرامی خواند. نشان ها و دیپلم های سرهنگ ارتش ایران به وسیله چند افسر پیشا پیش تابوت حمل می شد. خانم عزیز مرادی، همسر سرهنگ شهید، با قدم های استوار به سوی میکروفون رفت و خطاب به جمعیت گفتی که در گورستان حضور یافته بودند گفت: " اجازه می خواهم پیش از خواندن پیام جناب آقای دکتر شایسته بزرگوار واقع می سازد برای بازرس گرفتن ایران، از همه شما سروران عزیز که در مراسم تشییع جنازه همسرم شرکت فرموده اید تشکر کنم. بگذارد همه ما اشکهایمان را همراه با بیکرهای پاک سرایان از دست رفته مان به ایران عزیز برسانیم.

بقیه در صفحه ۲

ف. رختا

جنازه سیاسی

هر که ویددل است ویدگا راست
کز چه زنده است کمز مرد را راست
حکیم ستانی

وقتی آقای سید ابوالحسن بنی صدر به رحمت ایزدی سیاسی بیست. ناید هیچکس به انداز به بنده تا - سف نخورد. فکر برقرمائید. در این اوضاع نا اهنکار که هر روز عجمی از سوبه مبارک دمان می آید و خنده از لب ها مبارک زده است. وجود این سده خلیل القدر تقریباً " بنیاد و سلسله " بشری حمان بود. با کارهای مضحکی که می کرد، بخصوص حرف های مضحکی که میزد کاهی ما را می خنداند: " من رئیس جمهوری منتخب اکثریت مردم ایران بودم " - " بخوری اقتصاد نویندی من سه سه نهی می توانست اقتصاد ایران را، که اعتماد جهان را نجات بدهد " - " من ترا سوا بیرو اقتصاددان بزرگ و مشهور در سطح بین المللی را متقاعد کردم که به شورای های اقتصاد یک با باسی نمی آرد " - " من به خمینی، در عین قدر تر در قم، جلوی ده نفر آدم کفتم نویسمان نیستی () " - " من همچنان رئیس جمهور منتخب مردم هستم و مسعود رجوی را به تخت و تری برکزیده ام " ... و خیلی از این قبیل حرف ها که ما را با انبان غمی که بدون می کشیدیم، یک کمی می خنداند.

بقیه در صفحه ۲

اجلاس عادی شورای نهضت مقاومت ملی ایران

اجلاس عادی شورای نهضت مقاومت ملی ایران، ساعت ۱۰ روز شنبه ۲۱ دیماه ۱۳۶۴ برابر با ۱۱ ژانویه ۱۹۸۶، با حضور دکتر بنابر بنابر، رهبر نهضت، تشکیل شد.

قبل از ورود در دستور جلسه، دکتر بنابر بنابر، سرهنگ هادی عزیز مرادی و افسران دیگری از نهضت مقاومت ملی ایران، که در ماههای اخیر، بدست آدمگان خمینی به قتل رسیده اند، تجلیل کرد و افزود که انسان مظهر و نمونه جاسازی افسران جوان ارتش ملی ایران در راه رهایی میهن هستند. سپس به پیشنهاد رهبر نهضت، حاضرین با ادا ای احترام یک دقیقه سکوت رعایت کردند.

آنگاه سوری وارد دستور شد. ابتدا دکتر بنابر بنابر از فعالیت های درون مرزی و بیرون مرزی نهضت با اطلاع اعضا سوری رسانید سپس سوری به بحث و بررسی مسائل روز، طبق دستور جلسه، پرداخت.

این جلسه در ساعت ۱۸ پایان یافت.

نگاهی دیگر بر آن سی و هفت روز

... وانکه گفت: نه!

در صفحه ۶

یبی:

هرگز یک سرهنگ

در صفحه ۷

ادای احترام و آخرین وداع

عبیدار محمد

خانم عزیزم را دی، آنگاه، پیام دکتر شاپور بختیار را به این شرح برخواند:
همرزمان عزیز،
با این شعرمولوی که یکی از بزرگترین افتخارات فرهنگ ایران و جهان است، شروع می‌کنم.
مرگ را دانستم ولی تا کوی دوست راه اگر نزدیک تر داری بگو

ما امروز در گرمای گرم میسران ایران پرستان با نیش ووهایی اهریمنی ملایان جنایتکار که برای نابودی کشورمان در تلاشند، به دورتابوتی گردآمده‌ایم، که درون آن یکی از مظلومترین مسلمانان میهن پرستی و نمونه‌بارزشها مت و دلیری آرمیده و با چشم نگران برای آزادی ایران به یک پیک ما درس از خودگذشتگی می‌دهد.
اگر واژه سرپا زوطن و افسردار و واقعیت پیدا کند، بدون سردید در قالب سرهنگ‌ها دی عزیزم را می‌جسم خواهد شد. از سال پیش که او را شناختم هر روز، هر دقیقه به ارزش‌های والای او بعنوان یک ایرانی اصیل - یک سرپا زوطن، اعتقاد بیشتر و ایمان را سخ تری پیدا کردم. چیزی که او بیش از همه ما داشت وفا داری و یکرنگی بود. نه یک روز نه یک ساعت بگذرد آینه خودوکسانش بود، نه یک لحظه از زیر بار مسئولیت بهر دلیل و بهر تقدیرشانه خالی کرد. در مدت شش سال جانبا زی، آقا نوسها پیمود. دهها هزار کیلومتر با هواپیما - با اتوموبیل - پیاده تمام مای موریت‌های پرمخاطره را با گشاده روئی و آرامش و تواضع بجان خرید. او کمالاً آگاه بود و به من می‌گفت که برای آزادی ایران و سرپا زوطن ارتش آینه ایران فدا خواهد شد و در این راه تزلزل بخود راه نمی‌داد.

فداکاریهای او با مبارزات مستمر نهضت مقاومت ملی پیوندناگسستی داشت. پس عجب مدارید که یک عنصر حقیر و ضعیف، فرزند یک آخوند ضعیف و خمینی پرست کسی که قیل از سقوط در لجنزار بی آبروئی، چندمباری خود را ایران مدار تصور می‌کرد، بسا وای چند بنویسد. این سخنان از طرف چنین موجوداتی فقط عظمت و امانت مبارزه ملی گرایان و درخشندگی شخصیت سرهنگ عزیزم را تا شاید می‌کند.

ما امروز به گوش جان پیام و ندای این سرپا زوطن شجاع را می‌شنویم، او در حیات کوتاه و پیرما جرای خود اندر زهای پریشانی ما داد: - نخست آنکه اگر یک ایرانی، آزاده، سرپا زوطن و ملی گرا نباشد، امانت او مورد تردید و ارزش او بسیار اندک است.

- دوم آنکه افرادی که خود را برای جانبا زوطن در راه میهن آماده می‌کنند باید حق تزلزل و تردید را از خود ساقط کنند.
- سوم آنکه: ترک مال و ترک جان و ترک سر، در ره مقصود اول منزل است.

اگر همزمان ارتشی او به صفات استثنائی سرپا زوطن را داشته باشد، و اگر او را بحق پیکانی از درختان ترین چهره‌های ارتش ایران می‌دانند، بگذارید من از حسن خلق و انسانیت و قیافه مصمم و متمیز او یاد کنم. او مردی دقیق در انجام وظایف و ولی بسیار سختگیر در مقابل بی بندوباریها بود. بدون کینه توزی و بایسک روح بزرگ، بدون نظا هر در صدد کمک به دیگران بود.

سربازی دلیر بدون خودنمایی - انسانی جوانمرد و دوستی وفادار. او از گروه مردمی بود که هیچگاه تحمل ننگ خیانت پیکانگان ۲۲ بهمن را نکرد. او از پایه محققان هاست، چنان نگیری او با سر مردان روشن بین و یکرنگ بود که از گروهی به گروه دیگر نمی‌پیوست. هدف او آزادی ایران - وسیله او نهضت مقاومت ملی ایران بود.

بزرگواری سرهنگ عزیزم را دی در عمل او بود. وجود او، فکرا و عمل او یکسان بود. چیزی نگفت که به آن مؤمن نباشد. کاری نکرد که با اعتقادش سازش نداشته باشد.
ما که سوگند یاد کرده‌ایم تا آزادی ایران و برقراری رژیم مردم سالاری، با حکومت منحوس کنونی مبارزه نکنیم، ندای عزیزم را دی که از عالم پاکان بما می‌رسد، ما را در پیکارمان مصمم‌تر می‌کند. اگر مقصود رژیم تکتیکت با رخمینی از گشتن عزیزم را دی ها، دلسرده کردن مردان مبارز ایران است، زهی خیال باطل. اگر تصور کنید که خون این دلیران نظامی و غیرنظامی فرا موش خواهد شد و نسبت به تبهکاران، مردم ایستادگان چشم پوشی خواهند کرد، سخت در اشتباه است. از درون کشور و با وسایل و امکانات روزافزون و از گون کردن این رژیم ایران سوز، هدف دائمی ما است. ما سالیست که فریاد می‌زنیم که مرکز اصلی تروریسم بین المللی در جماران است. تازه تک تک ممالک متمدن جهان متوجه شده‌اند که خمینی با دوسه دیوانه دیگر سالیست که دهها میلیون دلار برای تروریج ترور و تحقق افکارشومان به مزدوران خود پرداخت می‌کنند. عزیزم را دی میدانست که ایران به شرفی هرگز نخواهد مرد که ما همواره آماده مردن برای آن باشیم. ولی او میدانست که بقول حافظ:
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

پس از آنکه - همسر سرهنگ شهید به جای خود در کنار شاپور بختیار رفت. افسران شاخه نظامی به آیین ارتشی در جماران به رنگ ایران را به آداب تمام جمع کردند و به خانم سرهنگ عزیزم را دی سپردند.
یکی از افسران، به نام بندگی از سوی شاخه نظامی نهضت مقاومت ملی ایران پشت ریبون قرار گرفت و خطا به زیر راقراشت کرد که بخش‌هایی از آن در زیر می‌آید:

شاخه نظامی نهضت مقاومت ملی ایران، افتخار دارد که در راه مبارزه با بی وطنانی که آرامش و آسایش را از هم میهنان عزیز ما گرفته‌اند، لحظه‌ای از پای ننشسته و نخواهد نشست. ما سرپا زان ایرانی تا آخرین لحظه زندگی به سوگند مقدسی که یاد کرده‌ایم وفادار خواهیم ماند. گواه صادق و غرور آمیز ما قربانیانی است که تاکنون در این نبود مقدس به پیشگاه ما میهن تقدیم داشته‌ایم. ما هدیه‌ها، ما گروه‌های بی شماری از همقطاران ما هستند که هم‌کنون در زندان‌های مخوف و تحت سخت‌ترین شکنجه‌های غیر انسانی با مرگ تدریجی دست بگریبان هستند و بسا مردانه مقابل جوخه‌های اعصاب ایستاده‌اند. و امروز هم گویا ترین سند فداکاری است که بدن ما پیکر پاک سرپا زوطن شجاعی است که بدن مثله شده‌اش در کنار ما و زمین به پرچم پرافتخار ایران است.

هنوز سه ماه از ترور سرگرد شجاع بهروز شاه وردلو نگذشته بود که تروریست‌های خیانتکار دست پلید خود را به خون پاک سرهنگ عزیزم را دی رنگین ساختند. گرچه در همین مدت کوتاه دو افسردیگر شاخه نظامی نهضت مقاومت ملی ایران به نام های سرگرد موسوی و ستوان دوم آتابیک در مقابل جوخه اعدا ام ایستادند.

مرگ این فرزندان بزرگوار میهن، سا پرده‌ای غمناک را بر سر نظامی را در اجرای وظیفه نظامی و دین مقدسی که نسبت به هم میهنان عزیز دارند مصمم تیر و استوار تر خواهد ساخت.
سرهنگ‌ها دی عزیزم را دی که پیکر عزیزو قامت استوارش تا لحظاتی دیگر در خاک کشوری دوست ولی غریب با ما منت نهاده می‌شود تا پس از آزادی ایران با گوش ما میهن بازگردانده شود؛ در سال ۱۳۱۷ در آراک دیده بجهان گشود. پس از زنی دوره تحصیلات ابتدائی و متوسطه در سال ۱۳۳۸ وارد دانشگاه

جنازه سیاسی

عبیدار محمد

و عشق... و یکی از نظا هرات عاشقانه او را به امام، در نطق ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ در میدان شهید، از لای مدارک آن دوران ماه غسل بیرون کشیدند که آقای سید ابوالحسن بنی صدر عیناً و کلمه به کلمه فرموده بود: "در دل من که خود را فرزند امام میدانم، حرکتی و مصیبتی به امام نیست و در فکر من هیچ نمی‌گذرد جز اینکه خواست او به اجرا درآید."

و طبیعی است که "خواست اولیه امام" اینست که دشمنان رژیمش را بسا ساد و هر طور هست خنشان را بریزد.
اما گذشت و گذشت تا "خواست امام به اجرا درآمد" و سرهنگ‌ها دی عزیزم را دی در ترکیه بدست آدمکشان به قتل رسید.

این بار می‌بینیم که دست جنازه سیاسی از لای درنا بوی باز بیرون آمده و به میمنت "اخرای خولسا امام"، دست‌افشایی می‌کند. یک افسرجوان و فداکار را تر است ایران، برای آزادی وطنش از وجود اهریمنی خمینی خونخوار، در کار مبارزه با تجاع غشی کم نظیر و تحسین آفرین، بارها و بارها به استقبال بزرگترین خطرهای می‌رود و عاقبت جان خود را در این راه فدا می‌کند.

آن وقت ملاحظه می‌فرمائید که دست بیرون آمده، جنازه سیاسی از لای تابوت، در باره او (در شماره ۱۲ تا ۲۸ دیماه ۶۴ انقلاب اسلامی در هجرت) چگونه قلم می‌زند: "سرور رحمت سریرم را دی"

سرهنگ عزیزم را دی که در ساد بختیار ما، مورسنگداری هادرسره‌های ایران به حساب رژیم عراق بود، در ترکیه ترور شد. بعد از ترور او مطبوعات سوئد که مسئول عملیات نظامی "سادیختیار بوده‌است و اطلاع دیگری که درباره فعالیت‌های او دستیاران بدست آورده‌ایم است که کار "تخلیه اطلاعاتی" افسران اسیر ایرانی در عراق تیرا باستان بوده است. سارخبر دیگری ۷ تن از این ساد با ۱۲ کیلوهرتوشن توسط پلیس فرانس دستگیر شده‌اند. درباره درجه و بنوق خبر و کم و کف آن اطلاعات بیشتری هنوز بدست ما بریده است.

از ملاحظات سیاسی و غیره می‌گذریم. ولی آبا آقای سید ابوالحسن بنی صدر و نویسندگان روزنامه‌ها از این بی عصمتی قلم‌شان احساس شرم نمی‌کنند؟

اما این جنازه سیاسی تا زکی هادارد به شکل وهبت مرحوم بوریس کارلوف در نقش فرانکنشتین درمی‌آید - مثلاً "در روزنامه انقلاب اسلامی در هجرت" که آخریسن ناله‌های جنازه، سیاسی از درون تابوت است، دست‌به‌کارهای ممتزکننده‌ای می‌زند.

در شماره ۳ تا ۱۵ آذر ۱۳۶۲ این روزنامه مقاله‌ای نوشته بود با عنوان: "یک جنذا زینب‌گذاری هادریا ریبیس، سازمان داده می‌شود".

در این مقاله، رئیس جمهوری عالم رواج، نباید به امید اینکه امام عزیز و پدر روحانی ما صیربانتر، به کمک امداددهسانی غیبی، دوباره روح در جسم بیجان وی بدسد، به جاسوسی و خبرجینی برای او حمت گماشته بود. به بیان‌های، نام سرهنگ‌های عزیز مرادی را بسا کشیده و کوشیده بود به سرور و مولای سابق خود، آیت‌الله خمینی، درباره فعالیت‌های این افسر جوان و مبارز ارتش ایران هسدار و بیداری می‌دهد.

از آنجائی که رژیم تروریست و جاسوس پرور جمهوری اسلامی حاجتی به این خبرجین‌ها ی دست دوم ندارد، آن موقع کمی بسا این خوش خدمتی فرزند مطرود امام توجیحی نکرد. نشناکتکه: قابل توجه، تصویردهنی بود که با زانسان را بسا دفیلم‌های فرانکنشتین می‌انداخت. جنازه سیاسی یک دستر را از تابوت بیرون می‌آورد و با انگشت سبابه، پیودا زان، دشمنان و مبارزان بدر روحانی را به اوتشان می‌دهد.

از طرف دیگر این خوش خدمتی از طرف خدمتکار اخراجی، ما را به یاد مولانا عبیدزاکانی انداخته بود که حکایت می‌کند: شیرازی در مسجد بنگ می‌بخت. خادم مسجد بسا رسید، با او در ستیزه درآمد که جرادرخانه: خدا بنگ میبزی؟ شیرازی به او نگاه کرد، شل بود و کل و کور. نعره‌های کشید و گفت: ای مردک! خدا در حق تو جود لطفی کرده که تو در حق خاندان او بقدرت نمب می‌کنی؟

بهر حال این هنادر نوم را کسی به چیزی نکرقت. البته بعضی‌ها آن را به حساب وفاداری رئیس جمهوری تا کام به بسدر روحانی حق ناسناش گذاشتند و زیر سربل زمره کردند: روز نخست چون دم‌رندی زدیم

افسری شد و در تاریخ ۱۳۴۱ با درجه ستوان دومی به صف جانبا زان راه میهن پیوست. در سال ۱۳۴۱ دوره مقدما تری رسته‌ای را طی کرد و در سال ۱۳۵۴ موفق به پایا ن رسانیدن دوره عالی نظامی شد و در سال ۱۳۵۷ دانشکده فرماندهی ستاد را با موفقیت به پایا ن رساند. این افسر نمونه علاوه بر طی دوره‌های مختلف علمی نظامی دوره‌های تخصصی چتر بازی - رنجر - و عملیات ویژه را در ایران و آمریکا طی کرد و در تمام دوران افسری در نیروی مخصوص (نوه) با انجام خدمات نظامی مشغول بود.

سرهنگ عزیزم را دی پس از خروج از کشور بلافاصله به شاخه نظامی نهضت مقاومت ملی ایران پیوست و به ترتیب نما پندگی نهضت در ترکیه، فرمانده شاخه نظامی دوی، و با لآخره فرماندهی شاخه نظامی در ترکیه را بعهده داشت. در این مدت عملیات درون مرزی بسیاری با موفقیت در خاک ایران انجام داد و چندبار

شخصاً "بخاک ایران نفوذ کرده پس از انجام مای موریت با پیروزی مراجعت نمود.
از این همرزم شجاع ما یک دختر ۱۲ ساله بنام طوفان و یک پسر ۱۲ ساله بنام تهمورث به جا مانده است.
سرهنگ عزیز مرادی روز دوشنبه ۵ دمی ۱۳۶۴ برابر با بیست و سه دمی ۸۵ هنگام بازگشت به خانه در استامبول مورد حمله تروریست‌ها شد که در پله‌های خانه پنهن شده بودند قرار گرفت و قبل از اینکه بتواند از خود دفاع کند با رگبار گلوله‌های آن خائنین در راه آرمان مقدس خویش جان باخت.
به گفته رهبر نهضت مقاومت ملی ایران همه ما مدیریا زود خواهیم مرد و ایسن ایران است که هرگز نمی‌میرد.

به پا داش شهادت، نام تو پاینده می‌ماند چراغ افتخارت تا بسا بنده می‌ماند فشا ندی جان براه امام میهن زانکه این ما در فقط با خون فرزندان پاکش زنده می‌ماند

رژیمی که مخالفان را می کشد،

لرزان است

بقیه از صفحه ۱

واستوار آن فروگذار نمی کنند و همواره اصرار کامل دارند که مخالفان و ناراضیان را از طول عمر ایمن خود بترسانند و عذاب و عقاب دوزخ خود را ابدی جلوه دهند.

در حالیکه هر کسی می تواند همه روز ه مشاهده کند که در رژیم ها و حکومت های واقعا " استوار جهان همچون دمکراسی های غرب بحثی بر سر ثبات یا عدم ثبات بر سر زبان احدی نیست و زمامداران بجای اتلاف وقت خود و دیگران در اثبات استحکام رژیم، همواره خود را مصروف حل معضلات واقعی جامعه می کنند. باید پرسید از چیست که هفت سال پس از بدست گرفتن قدرت و اعمال سیاست قتل و تعقیب و اعدام و زندان مخالفان هنوز هم عمده ترین مشغله سران جمهوری اسلامی را اثبات استواری رژیم تشکیل می دهد، اثبات این امر به خود و به دیگران بمنظور بیم افکندن دردل مخالفان و نا امید ساختن مردمی که در انتظار پایان این کابوس روزشمار می کنند، پیداست که رژیم های که از استواری واقعی برخوردارند از آن محبتی نمی کنند و آنها که هر روز به بحث و گفتگو در اطراف ثبات خود مشغولند، دقیقاً بخاطر آنست که از آن محرومند، از آن میان آن ناتوانند، بر روی پایه های لرزان خود احساس آرامش نمی کنند و بدین ترتیب روشن میشود که رابطه میان این قبیل گفتارها و وعده های تبلیغاتی برای اثبات پایداری رژیم با کوشش مستمر و پیگیر در جهت از میان برداشتن مخالفان و از کجاست: تنها رژیم های پرمسئولیت و حذف مخالفان خود هستند که از آینده خود مطمئن نیستند و حتی از فردای خود بیمناک اند و در انتظار آن بسر می برند که هر لحظه حادثه ای بسه حیات آنان خاتمه دهد.

به عکس، رژیم های که اعتماد به نفس دارند و از احساس استحکام و استواری برخوردارند، حتی با سخت ترین و خطرناک ترین مخالفان خود به راه رفت و عطف و رفتار می کنند و نه فقط می کوشند تا با برقرار کردن گفت و شنود سیاسی و گسترش آن در تمام سطح اجتماع، میان خود و مخالفان، میان دستجات مختلف از شدت مخالفتها بکاهند و مخالفتها را از دشمنی به رقابت سالم و عادی تخفیف دهند بلکه حتی از باز گذاشتن راه برای مخالفین بمنظور رقابت آزاد با زمامداران وقت و اشغال احتمالی جای آنان از طریق نهادهای دموکراسی بسیم وهراسی ندارند چه می دانند در چنین حالتی خود آن ها نیز از امکان مبارزه قانونی و بازگشت مجدد به مسند مدیریت است اما، چنین سعه صدر و اعتماد دینفشی را چگونه می توان از رژیم انتظاری داشت که از روز اول حکومت خود تنها با اعدام و شکنجه و ایداء مردم و استقرار جو رعب و وحشت در مردم خا موش کردن مخالفان بوده است.

رژیمی که امروز دست به قتل نا جوانان و نوجوانان سربازان دلیبر ارتشی، این میلیون فسادکار می زند. همان رژیم است که در هفت سال حکومت خود هزاران و بلکه دهها هزار نفر را تنها و تنها بجرم اینکه نمی توانسته اند مانند تازه بدوران رسیده های حکومتی فکر کنند نابود کرده است. دهها هزار نفر را به زندان ها و شکنجه گاه ها روانه ساخته، از هیچ شکنجه و آزار و اذیت برای مردم شکستن روح پایداری و عزم مقاومت مردم فروگذار نکرده، دهان همسایه را بسته قلم ها را شکسته، کلیه احزاب و انجمن ها و گروه های غیر دولتی را تعطیل کرده و حق اظهار نظر سیاسی را تنها و تنها به انحصار خود در آورده بدون آنکه توانسته باشد سرموشی از خشم و ناراضی عمومی بکاهد، سهل است آنرا به سطحی صدها برابر شدید تر و گسترده تر از روز نخست رسانیده است؛ بی آنکه از سرنوشته رژیم های دیگری

صدای آمریکا:

هراس جمهوری اسلامی

از شاخه نظامی نهضت مقاومت

صدای آمریکا در بخش فارسی شنبه شب یازدهم ژانویه، گزارشی زیر را درباره مراسم تشییع جنازه و تدفین بیکر سرهنگ عزیز مرادی بخش کرد:

دروای بارانی روز جمعه دهم ژانویه، در گورستان موشبارناس پاریس، دکتر شاپور بختیار رهبر نهضت مقاومت ملی و گروه کثیری از ایرانیان بعنوان اادی آخرین احترام نسبت به سرهنگ هادی عزیز مرادی حضور یافتند.

درفضای گرفته گورستان تاریخی موشبارناس با پخش موزیک عزای نظامی تابوت سرهنگ ارتش ایران گنه روز بیست و سوم دسامبر در استانبول بدست سه تروریست که بنا بگزارش روزنامه های صباح و ملیت چاپ ترکیه - از مزدوران رژیم جمهوری اسلامی بوده اند بقتل رسید، انجام شد.

روزنامه ملیت چاپ استانبول در شماره مورخ ۲۵ دسامبر ۱۹۸۵ نوشت:

"سرهنگ هادی عزیز مرادی یکی از فرماندهان شاخه نظامی نهضت مقاومت ملی ایران برهبری دکتر شاپور بختیار توسط تروریست های آیت الله خمینی و سازمان اطلاعاتی رژیم اسلامی به قتل رسیده است.

ترور سرهنگ عزیز مرادی از فرماندهان نیروی مخصوص و چترباز و رنجر ارتش ایران سماه پس از قتل سرهنگ بهروز شاپور بختیار، شاخه نظامی نهضت مقاومت ملی ایران، نشان از هراس فوق العاده رژیم اسلامی از این سازمان نظامی دارد.

در مراسم تدفین سرهنگ عزیز مرادی، همسری بیامی از دکتر شاپور بختیار - مراسم تدفین در آن جلب می کنیم، "همزمان عزیز، با این شعری که یکی از بزرگترین افتخارات فرهنگ ایران و جهان است شروع می کنیم.

مرگ را دانم ولی تا کوی دوست راه اگر نزدیک تر داری بگو

اگر واژه سرباز وطن و افسر فدائیکار واقعیت پیدا کند، بدون تردید در قالب سرهنگ هادی عزیز مرادی مجسم خواهد شد. از شش سال پیش که او را شناختم هر روز، هر دقیقه به ارزش های والای او بعنوان یک ایرانی اصیل - یک سرباز بیمانند، اعتقاد بیشتری و ایمان راسخ تری پیدا کردم...

فداکاریهای او با مبارزات مستمر نهضت مقاومت ملی بیوندناگستنی داشت.

عزیز مرادی میدانست که بران بشرطی هرگز نخواهد مرد که ما همواره آماده

مردن برای آن باشیم، ولی امیدانست که بقول حافظ:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بشقی
ثبات است بر جریده عالم دوام ما

پس از قرائت بیام شاپور بختیار، یکی از افسران شاخه نظامی نهضت مقاومت، گزارشی از مقامات های این شاخه با اطلاع رسانید و از جمله گفت:

"سرهنگ عزیز مرادی که تالحتی دیگر بیکر عزیزش در خاک کشوری دوست و کسی غریب بهمانت گذاشته میشود تا پس از آزادی ایران به آغوش ما میهن باز گردانده شود در سال ۱۳۱۷ در اراک دیده به جهان گشود. پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه در سال ۱۳۲۸ وارد دانشکده افسری شد و در تاریخ ۱۳۴۱ با درجه ستوان دومی به صف جانبازان راه میهن پیوست... در ۱۳۵۷ دانشکده فرماندهی و ستاد را با موفقیت به پایان رسانید. هنوز سه ماه از ترور سرگرد شجاع بهروز شاپور بختیار لو نگذشته بود که تروریست های جنایتکار دست پلید خود را به خون پاک سرهنگ عزیز مرادی رنگین ساختند...

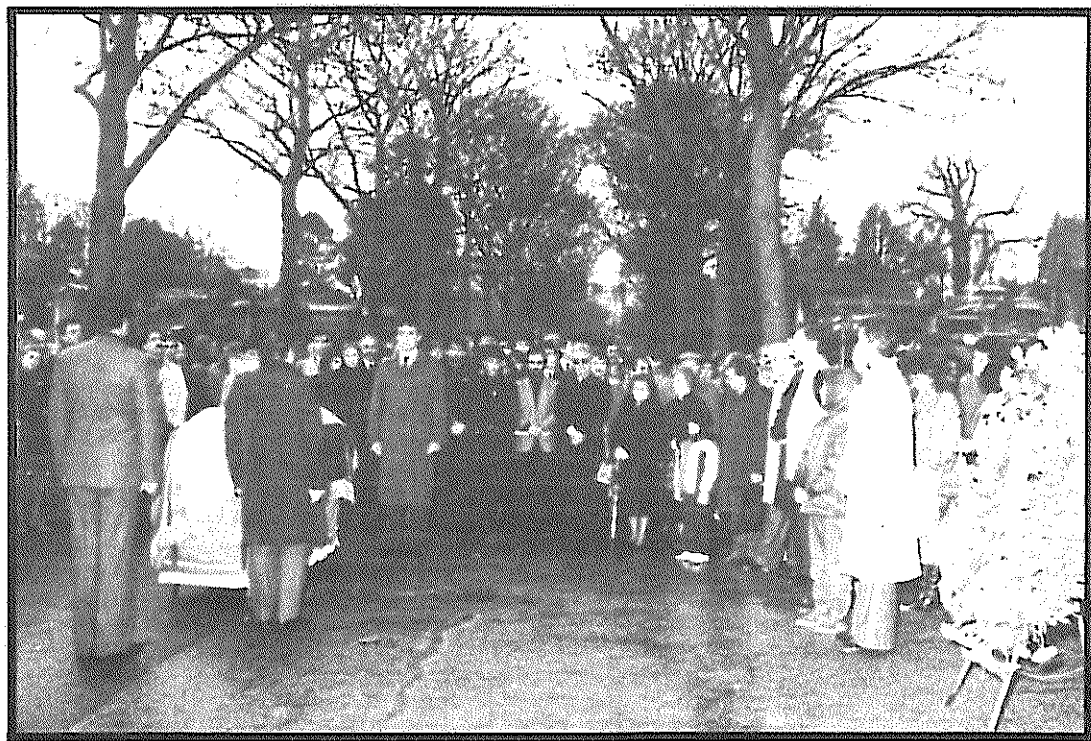
تابوت سرهنگ عزیز مرادی با اجساد کامل مراسم نظامی تدفین در گورستان گورهدایت شد. شاپور بختیار، خانواده متوفی و گروه کثیری تابوت را همراهی می کردند. پرچم سرنگ ایران از روی تابوت بوسیله افسران به آداب نظامی جمع و به خاک سپرده شد.

شاپور بختیار که در جریان مراسم تدفین نمی توانست لحظه ای از گریه شدید خودداری کند پس از آخرین وداع گورستان را ترک کرد و ایرانیان نیز با چشمانی گریان بر سر گور سرهنگ نهضت مقاومت ملی در حالیکه سرود ایران را به صدای بلند می خواندند، مراسم آخرین وداع را بجای آوردند.

تلفن خبری

تلفن خبری نهضت مقاومت ملی ایران که بخاطر افزودن خطوط تلفنی برای تأمین مراجعات بسیار هموطنان، چند روزی تعطیل بود. دوباره بکار آغاز کرده است و شمارا در جریان تازه ترین خبرهای ایران و جهان تشریح می دهد.

شماره تلفن: ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰



شاپور بختیار، خانواده سرهنگ عزیز مرادی و گروهی از ایرانیان به هنگام ادای احترام آخرین وداع در کنار تابوت سرهنگ شهید.

مآبه‌های مشروعیت در اپوزیسیون ملی

بقیه از صفحه ۱

پرواضح است که عمده دستمایه‌های اپوزیسیون ملی "درکسب مشروعیت و جلب حمایت بین‌المللی، ازجمله‌های درونی تا مین می‌شود. با این شرح: که با زتاب جنبش‌ها و "درخواست‌های مردمی که مستقیماً با اختناق و اعمال بی‌میهنی رژیم مواجهند و مخصوصاً جوهر تمایل آن‌ها نسبت به چگونگی نظام جانشین - دقیق‌ترین معیاری است که به دولت‌ها و ملت‌های جهان امکان می‌دهند تا تشخیص خود را کاملاً کند و از این حیث با قاطعیت می‌توان گفت که پیام‌های ملت ایران از "درون" به‌ویژه در یکی دو سال اخیر بنحوی محسوس کار ساز بوده‌اند.

دولت‌مدان دست اندرکار سیاست‌های بین‌المللی بنحوی قابل تیسس با اوضاع حتی سه سال پیش، قادرند هم بلحاظ آن بغض خصومتی که در طبقات مختلف مردم نسبت به "موجودیت رژیم" می‌جوشد و هم با تکیه آن میلی که در آن‌ها، بسود یک نظم منزه و ملی قوام می‌گیرد، با اطلاعات دقیق تری به قضاوت بنشینند.

این هم البته در خط واقع بینینی قابل توجیه است که در ورطه‌ی اختناق و شدت بیخا نمایی‌ها، کشت توده‌ی مردم به‌سوی هدف "براندازی" و رفع بلا، بر هر مسئله و درخواست ناو می‌چربد و ملی در عین حال نشانه‌های روشن و دلایلی معتبری نیز در میان است که این مردم به‌آنگونه که در تدارک بلوای ملایان (بسوی نامعلوم) کشیده شدند، حالا اگر چه شرایط زندگی فوق‌العاده طاقت‌ شکن است، "بهرچه پیش‌آید" چندان رغبتی نشان نمی‌دهند.

آن‌ها که به‌غرض مرضی مبتلانیستند و از درک واقعیات نمی‌گریزند، می‌توانند در دمق همین جنبش‌های "خودجوش" و "سازمان یافته" و با دهها حجت و شاهد زنده، جوان‌های سرزنده‌ی میل به‌نور را حس کنند و خلاصه این نیست که مردم از وحشت بلع‌آزده‌ها به‌نیش مار پنهان‌ساز می‌برند. آثار تجربه‌ها را به‌کم‌نمایند داد.

اما مشروعیت اپوزیسیون ملی در سطح بین‌المللی به‌زمینه‌های دیگری نیز وابسته است.

پیشاپیش این راهم توجه می‌دهیم، که اگر در این مقوله‌ها و تقسیم‌بندی‌ها به نوبی "انتزاع" متوسل شده‌ایم، تنها بخاطر تشخیص و توضیح هر چه روشن‌تر "عامل‌ها" و سهم نسبی آنها است و گر نه خود میدانیم که عوامل مختلف از درونی و بیرونی مثل سلولهای یک بدن بهم پیوسته‌اند و هر یک را نمی‌توانند از حمایت ملی بعنوان یک دستمایه‌ی مشروعیت بین‌المللی گفتیم و حالا به‌زمینه‌های دیگر، به‌آثار شیوه‌های عمل، جهت‌گیری‌های سیاسی و شعارهای موضعی و اصولی و مخصوصاً "به‌ترکیب اجتماعی (و نه طبقاتی) و یارگیری‌های اپوزیسیون ملی می‌پردازیم و مواضع می‌کنیم. مخاطب ما در این نوشته‌ها نیستند که در عین برهیز از غرض‌ورزی و جه‌بسا با آنها بی‌آکنده‌آرزوهای ملی، شاید فقط تحت‌تأثیر شدت مصیبت، چندان برتاء مل و دقت در انتخاب همسراه و ایستادگی بردخواست‌ها و بخصوص حکایت آرمان‌ها نمی‌تواند ممکن است این و آن را برنجانند "واجباً" برکنگاشی در شناسنامه اجتماعی "همقدمان" لزومی نمی‌بینند و گاه اینگونه‌ها تا کید‌ها را وسواس و احتیاط مبالغه‌آمیز و حتی "مضر" می‌شمارند و دست‌آخر به این نتیجه می‌رسند که قافله را باید "با هر که و هر چه پیش‌آمد" براه انداخت و ما بقی را به‌روزگار مسا عدش وا گذاشت.

ما چه می‌گوئیم؟ می‌گوئیم بعکس برای اپوزیسیون ملی چنین با یک بینینی‌ها و تا کید‌ها نه‌وسواس و نه احتیاط بلکه عین ضرورت است. و درست در همین زمینه‌ها است که مشروعیت، غنا می‌گیرد و یا آسیب می‌بیند. به‌دلیل این نظر توجه کنید: "مشروعیت" یک جبهه یا یک سازمان و یا حتی یک حزب سیاسی سخن می‌گوئیم، الزاماً "با یک معیارهای رایج محیط را بشناسیم.

بعبارت دیگر اپوزیسیون ملی اگر وظیفه دارد افکار عمومی ملت‌ها و دولت‌های جهان را بدرک حقانیت ملت ایران و طبعاً به‌امالت نمایندگسی خود جلب کند، پیشاپیش باید بدانند که محک تشخیص دردنیای امروز چیست؟

متاء سفانه‌های (بهردلیل قابل تصور) قا در نیستند، تحولات بین‌المللی حتی در ارتباط با همان "نظام استعماری" را با ورکنند. حرف بهیوجه برسر این نیست که سلطه‌های استعماری در جهان امروز نابود شده و یا حتی به ضعف مشرف به موت رسیده است. هرکس بگوید که در قلمرو قدرت‌ها "ناگهان و چندی است" تمایلات خالص‌شردوستانه نظف‌بسته ورشد کرده و گرایش بسوی مصالح عام انسانی جایگزین تمایل به منافع خصوصی آن‌ها شده است، بی‌خرد و بی‌بسی نهایت ساد دلوح است. کیست که نداند بسیاری از مشکلات و عوارض دنیای امروز از انواع آن جنابیتی که در فناوری‌ها و ریم و وین رخ می‌دهد تا منازعات منطقه‌ای و قاره‌ای و بین‌المللی و نیز رقابت‌های پایان‌ناپذیر بر سر دست‌اندازی به ماوراء جو، همه و همه از ریشه‌های قدرت طبسی و سلطه‌گری غذا می‌گیرند؟ کیست که نداند تسلط بر براه‌های جهان و خلق و کشف مناطق نفوذ تنها به "صورت تغییر یافته است؟

اما این تمام واقعیت نیست - بسوه قضاوت تا تمام و بی منزلتی دست‌خواهیم یافت اگر کل نگاه را بر یک روی سکه متوقف کنیم و از روی دیگرش غافل بمانیم که در ایمن "روی حکایت‌ها می‌نویسیم از حاصل تضادهای عصر بر قدرتی و بی‌تابی‌های خیزش‌های جاندار ملت‌ها می‌کشد از با رنگین فرما نیرداری بستوده‌اند. در این باره طی مقاله‌ی "دگرگونی (دشمن‌های گذشته) به تفصیل نوشته‌ایم. جوی به تکرار دقیق نیست، رجوع به این موضوع فقط به این سبب است که کلیه مطالب یعنی آن معیارها می‌کشد در شرایط کنونی جهان بکارسیاست‌گذاری‌های می‌آیند، از دست نرود.

این شرایط را حدود سی سال پیش، یعنی آن هنگام که هنوز خیزش‌های ملی با کاستی‌ها و ناگامی‌های بسیار همراه بود مرد فر هیخته و روشن بینی مانند جواهر لعل نهال، بدینگونه وصف می‌کند: "درمان‌ها را که در زمینه‌های اقتصادی، قدرت‌ها همیشه بسوی تمرکز و به‌سوی تشکیل انحصارهای بس‌بزرگ می‌روند. یا در زمینه‌ی نظام‌مسی قدرت‌های بزرگ و متمرکز خد می‌شود و دیگران با فاصله‌ای بیدر پشت دو کشور مقتدر قرار گرفته‌اند... و در همان حال که این دو کشور نیرومند برانند، میل و اراده‌ی خود را لو تا اندازدهای محدود به دیگران تحمیل کنند... برای آن‌ها محدودیت‌های مختلفی نیز وجود دارد و مثلاً محدودیت‌های ناشی از عکس‌العمل‌های ناسیونالیستی... نهر و اضـافـه می‌کند:

"ما اکنون به مرحله‌ای رسیده‌ایم که دیگر این تحمیل‌آزاده‌میل آن‌ها به‌حد اکثر خود رسیده است و دیگر توان انتراندازد که پیشتر و بیشتر کشیده شود - اگر یک کشور مقتدر و بیا گروهی از کشورهای بکوشند تا اراده‌ی خود را بر کشورهای دیگری که مثلاً بیطرف است تحمیل کنند گروه مقتدر متقابل، عکس‌العمل نشان خواهد داد و در نتیجه تضاد پیش خواهد آمد."

رهبر ملی هند در پایان نتیجه می‌گیرد که "این امر خود بخود مداخله خارجی را تا اندازه‌ای محدود می‌کند."

صحت و بسط این قضاوت حال پس از قریب سی سال، با حوادث جورا جور بین‌المللی قوت می‌گیرد. تزلزل در ایران حکومت کلانسال "مارکوس" - فرو افتادن دولت‌های نظمی در منطقه‌ی آمریکای لاتین و بطور کلی ظهور فتنه‌سور محسوس در "نشوکولونیا لیسیمی" که در زمان وزبان نهر و با اصطلاح "آمریکای لاتینی ساختن" تعبیر می‌شود - همچنین وقایع آفریقای سیاه - تمکین انگلستان به استقلال (زیمبابوه) و رویارویی با حکومت

نژادپرست یا ناسمیت و هیجان فوق‌العاده‌ای که هم‌اکنون در ارتباط با خیزش‌های آن فریقای جنوبی، جهان را فرا گرفته است، همراه با ظهور آثا رختگی در ایر قدرت شرق ناشی از ندادوم بردردسر اشغال افغانستان و وجود دشمن‌ها می‌تواند تمایل به یافتن نوعی "راه‌حلال" - نتیج حاصل از اشغال این کشور کوچک آسیائی (بقولی تا سی هزار کشته و صدها میلیون دلار هزینه) و دهها شاهدا از بین‌المللی و در خطوط سلطه‌گری روایت می‌کنند.



این چرخش سیاسی را "دمکرات‌های آمریکا" به‌شدها و نگاه با ترکه‌های ظریف تنبه پیر "صارتحت تکفل" وزیر عنوان "حقوق بشر" آغا زکردند که در واقع امر صلاح تا زهای بودی‌گرای مقابله با حریف که سالها شعار "حمایت از توده‌های ملل اسیر و جنبش‌های رها می‌بخش" را منحصر "بنام خود" ثبت کرده بود و شگفتی که در عصر حکومت محافظه‌کاران (جمهوری خواهان) این سلاح عملاً میدان آمدوموردا استفاده قرار گرفت.

بصورتی که رنده، بهمان اندازه که اعتقاد به حذف مطلق نظام سلطه‌طلبی در جهان گمان باطلی است، نادیده گرفتن آثر خیزش‌های ملی در ایمن چرخش‌ها نیز نماینده‌ی جمیع بود و سهل‌اندیشی است.

اتصال اتحاد امروز در فیلیپین اتفاق می‌افتد - با زهم و پاهم به‌اراده‌ی مطلق "استادازل" هیچ نیست جز با زتابی از رویجهی "دائی جهان" تا بلطونی و نا توانی در تشخیص خوب آید است که با بیای دگرگونی در اوضاع، معیارها نیز تغییر می‌کنند. کار به‌جای رسیده است که دیگر آن با صلاح اصل و با آن سرمشق کهن که مقرر می‌داشت "ولوفاسد و مستبد و خونریز هستی، سرسپردی می‌باش که من را با خود خواهی داشت."

یکلی از اعتبار افتاده است. طرف‌های العین می‌بینند که این‌جا و آن‌جا بیخا طرح‌نبداری از این قماش سرسپردگی چه بر سر خود آورده و متقابلاً چه به‌کیسه‌ی حریف سرازیر کرده است.

آن‌ها که این واقعیات را درک نمی‌کنند و با عینک‌های عهد عتیق به دنیا چشم دوخته‌اند، بهمان عارضه‌ی مبتلا هستند که در ادبیات ما به‌جهل مرکب تعبیر شده است (نمی‌دانند که نمی‌دانند). اپوزیسیون ملی که حتی اگر در نیاروی پاشنه‌ی قدیمش می‌چرخید با زهم حقیقت‌اندازست از مسئولیت خود ناخالصی کند، (چنانکه هندی‌ها ز رسالت خود تنزدند و میوه‌ها را هم چشیدند) - امروز روزی با دلیل قوی تر و شرایط مسا عذ مضاف با بدبرمواضع خود و پاکیزگی خود و پرهیز از آلودگی با نااهل اصنرار و زرد.

با زشاهدی بیا وریم تا به‌بینیم حد "حمایت" از سرسپردگی که پیشتر از ۲۵ سال خدمت به‌مولار به‌روی چشم پذیرفته و بهر جا که "استادازلش" فرموده‌اند است، به‌کجا هانزول کرده است؟ در کجا کثرت انتخابات رئیس جمهوری آمریکا - از نقاطی که حریف دموکرات برای بمباران رقیب - جمهوریخواه کشف کرده بود - یکی هم سیاست‌حمایت از "مارکوس" بود.

مانند نامزد دمکرات‌ها ریگان را متهم می‌کرد که حمایت بی‌دریغ از حکومت فاسدویی پایگاه "مارکوس" مردم فیلیپین را بر ضد مصالح ملت آمریکا به‌جوش آورده و از اعتبار آمریکا با لالت منجده کاسته است. یا سخ ریگان که در عین حال بعضی آنرا از نقاط ضعف و در اولین مناظره‌ی انتخابانی شمرده‌اند، این بود: ما هرگز از دولت مارکوس حمایت نمی‌کنیم، اما آیا شما هیچ به‌نتایج سقوط فوری او فکر کرده‌اید؟

ریگان در توضیح نظر، به‌صراحت از "تروریسم دولتی خمینی" و به‌توسیح از خطر کمونیسم یاد کرد، ولی نقطه‌ی ضعفی که بسیاری از مفسران آمریکائی در این پاسخ یافتند این بود که رئیس جمهوری آمریکا هیچ توضیح قانع‌کننده‌ای در این زمینه نداد است که حاکمیت فاسدان و خودکامکان خود موثرترین دستاویز نفوذ کمونیسم در جوامع مختلف بوده است.

سی و دو سال پیش ویلیام دوگلاس قاضی دیوان عالی آمریکا گفت: "ما با انگلیسی‌ها همدست شدیم تا مصدق را از میان برداریم، در این راه توفیق یافتیم ولی این راهم بگوئیم، از آن روز دیگر درخا ورمیا نه‌آزما به‌نیکنامی یاد نشده است."

واقعیت این است که اگر آن روز قضاوت قاضی دوگلاس، در محافل سیاسی و حکومتی ایالات متحده به‌جد استقبال نشد امروز هیچ دولت‌مرد و محقق و وزیده‌ای را در این کشور نمی‌توان جست که برای داوری مهرتایید نکوبد و از آن خطای فاحش یاد نکند. به‌ر صورت این معنا حالا با فرمانی که به‌مارکوس رسیده‌وا و با به‌توقف کشتارها و عدم دخالت در انتخابات فرا خوانده، به‌روشنی قابل درک است.

خلاصه از در دیوار بر صحت این نظر شاهد می‌رسد که اگر چه سلطه‌گری همچنان باقی است، نیروی سرزنده و پیوسته‌ی عنا صرفاً سد خودکامه‌وشعار "فاسد و خودکامه‌باش ولی برای من باش" نیز در آمریکا سلطه‌گری نمی‌آید. بینوشه‌ها و مارکوس‌ها و کارمل‌ها و قماش آن‌ها در هر کجا که هستند، بی‌بهره دست و پا می‌زنند.

با این حساب اپوزیسیون ملی اگر عناصر فاسد و یا حتی مشتبه به فاسد و یا هر قدامی و حرکتی را با نشانه‌های خودکامگی، تحمل نمی‌کند، تک‌رار می‌کنیم، سوی رسالت ذاتی و تعهد انحراف تا پذیر خود بر روشن بینینی و شناخت صحیح خود از شرایط بین‌المللی، نیز دلیل می‌آورد.

اپوزیسیون ملی باید و حق دارد، با ناگ‌بلند و با حرکتی که انکسای زنده‌ای در محنه‌ی بین‌المللی میسازد - به‌جهان و جهانیان اعلام کند: با گروه و گروهک‌های تروریست - با عناصر فاسد - با افکاری که مولدا ستیبا دند - با آن‌ها که باروای "شیرین" خودکامگی دلخوشند و بیدار نمی‌شوند، نمی‌توانند همدستان شود، باید به دنیا برسانند که در مقابل به‌هر کامی که راه‌به‌سوی احیاء اختناق و فساد می‌جوید، درنگ نمی‌کند.

اپوزیسیون ملی باید در نقل این واقعیت از اهل بیرهیز که ظرفیت تحمل ملت ایران از کشیدن بار اختناق و فساد به‌آخر رسیده است.

اوضاع و احوال کنونی جهان به‌اپوزیسیون ملی مجال داده است که مشروعیتش را نه فقط با ابرام در آرمان‌های گذشتنا پذیر خود (که اگر بگذرد دیگر ملی نیست) - بلکه هم‌چنین با محک‌های جدید تثبیت کند. بر مواضع و معیارهای خود، درک‌ساز یا رگیریها و دفاع از اصول غیرقابل انحراف و مخصوصاً "درا راه حفظ پاکیزگی و سلامت - مثل کوه یا برج بماند زیرا تنها در این صورت است که نمایندگی ملی و اصالت خود را تضمین کرده است.

رادیو ایران ساعت‌های پخش برنامه

برنامه اول
ساعت ۲/۳۰ تا ۸/۳۰ و ساعت ۱۷ تا ۱۸ به وقت تهران: روی امواج کوتاه رده‌های ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۷۵۰ کیلوهرتز)، ۳۱۰ متر (فرکانس ۹۵۸۵ تا ۹۵۹۲ کیلوهرتز)، ۴۱۰ متر (فرکانس ۷۱۷۰ کیلوهرتز) و ۹۲ متر (فرکانس ۳۳۴۷ کیلوهرتز).
برنامه دوم
ساعت ۵/۳۰ تا ۶/۳۰ روی امواج کوتاه رده‌های ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۶۲۰ کیلوهرتز) و ۳۱۰ متر (فرکانس ۹۲۰۰ کیلوهرتز) و ساعت ۲۲ تا ۲۲/۵۵ به وقت تهران: روی امواج کوتاه رده‌های ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۶۲۰ کیلوهرتز) و ۱۹۰ متر (فرکانس ۱۵۶۵۰ کیلوهرتز).

ایران



و مطبوعات بین‌المللی

کتاب‌های ما و غیره را می‌توانید در کتابخانه‌های زیر مشاهده کنید: تهران: دفتر نشر فرهنگ، تهران: انتشارات آگه، تهران: انتشارات آستان قدس، تهران: انتشارات آستان قدس، تهران: انتشارات آستان قدس...

کشورهای عضو ایک:

بحران اقتصادی

زان لئون وان دورم، کارشناس نفتی خبرگزاری فرانسه، در تفسیری زیر عنوان بحران نفتی معکوس درباره تزلزل بازار روکش قیمت نفت مینویسد: کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده نفت، خود را آماده برخورد با بحران نفتی تازمی کنند، اما برخلاف گذشته این بحران، بحران معکوس است که پیمان مدثر برای کشورهای تولیدکننده زیانبار ولی برای مصرف‌کنندگان، بویژه ممالک صنعتی غرب لااقل در کوتاه مدت نافع و سودآور است. آن دسته از کشورهای تولیدکننده نفت که در موقعیت مالی مناسب‌تری قرار دارند در این ایام به تکیه بر افتاده‌اند تا با سیاست‌های قیمت‌گذاری نوین، هرچه بیشتر مشتریان را بسوی خود جلب کنند در حالی که تمام تلاش کشورهای تولیدکننده فقیر و بی‌دراست است که با اعمال سیاست‌های صرفه‌جویی و فشردن کمربندها در درون مرزهای خویش، ضربه ناشی از کمبود درآمدهای نفتی خود را تا حدی قابل تحمل سازند. در مقابل، کشورهای مصرف‌کننده صنعتی، تحقیقات را ادامه داده و روش‌های تازه‌ای را آغاز کرده‌اند تا تا آنجا که می‌توانند با کاهش مصرف و افزایش بهره‌وری در بخش‌های مختلف، هزینه‌های خود را کاهش دهند. روند کاهش بهای نفت که در پی آخرین اجلاس ایک در ماه گذشته در تهران، سریع‌تری یافت در نخستین روزهای سال تازه میلادی به همین روند ادامه داد و انتظار می‌رود که با آغاز فصل گرما در بهار آینده بیش از این سقوط کند.

حال اگر عده‌ای از ناظران آگاه‌ها از دگرگونی وضع بازار نفت اظهار خرسندی میکنند و بیایا مدتها برای کشورهای صنعتی غرب مفید می‌دانند، برخی دیگر مانند هنری کیسینجر، وزیر امور خارجه پیشین ایالات متحده آمریکا، از آن تیر بلندمدت آن نگرانند و معتقدند که باید کشورهای مصرف‌کننده و تولیدکننده نفت با همدیگر همکاری کنند. هنری کیسینجر می‌گوید: "انتقام‌گیری سیاست‌های نیست" و از مصرف‌کننده و تولیدکننده نفت دعوت می‌کند که با هم تشریک مساعی کنند و سیاست‌های مشترک بگیرند.

زان لئون وان دورم "درباره موقعیت کشورهای عضو ایک مینویسد: اقدام اخیر دولت سعودی مبنی بر کاستن قیمت نفت این کشور هرگونه احتمال توقف روند سقوط بهای نفت را از بین برده و اعضای فقیرتر ایک را در شرایط دشواری قرار داده است به طوری که نیجریه، این عضو فقیرتر ایک، مجبور شده است بر مالیات بنزین اتومبیل در این کشور بیافزاید تا بتواند بخشی از کسری بودجه‌اش را اصلاح کند. این اقدام نیجریه در شرایطی انجام می‌گیرد که دولت لاکوس پیش از این و از روی احتیاط بودجه سال ۱۹۸۶ خود را بر مبنای هشت میلیارد دلار درآمد نفتی تدوین کرده بود. در صورتیکه درآمد نفتی این کشور در بودجه سال گذشته متجاوز از یازده میلیارد و سیصد میلیون دلار بوده است. در عین حال وضع کشورهای شرومند خلیج فارس نیز رضایت‌بخش نیست تا آنجا که عربستان سعودی هم با مشکلات مالی عظیمی دست‌انگیزان است.

لازم به یادآوری است که در حال حاضر ایران کشور با سالانه ۲۵ میلیارد دلار کسری بودجه مواجه است و بنا به گزارش‌ها که بانک معتبر "باریس" و هلند تهیه کرده است، اگر کسری بودجه عربستان سعودی به همین منوال ادامه بیابد در عرض ۴ سال کلیه ذخایر ارزی و سیرده‌های این کشور به پایان خواهد رسید.

نظری اجمالی به خروج کم و بیش داوطلبانه گروه کارگران مهاجر از حوزه خلیج فارس و بازگشت آن‌ها به وطن اصلی خود، مشکلات اقتصادی این کشور را که زمانی ما بحران گنج بشمار می‌رفتیم، به بیابان می‌رساند. البته تنها اعضای ایک نیستند که کاهش قیمت نفت آن‌ها را در تنگنا قرار داده است، بلکه تولیدکنندگان دیگری نظیر مکزیک در شرایط به مراتب اسفناک‌تری قرار دارند. این کشور نفت خیز ولی پرجمعیت و همجوار ایالات متحده آمریکا که با ده‌ها میلیارد دلار بدهی یکی از بزرگترین بدهکاران جهان بشمار می‌رود، امروز حتی برای پرداخت "بهره" وام‌های عقب‌مانده خود با مشکل روبروست.

گفتمان اسلامی

سازدهمین گفتمان وزیران امور خارجه کشورهای مسلمان دیروز در تهران با حضور ۴۳ نماینده از ۴۵ کشور عضو - و از جمله ۳ وزیر - کتابخانه وزارت - موضوع‌های عمده‌ای که برای این گفتمان مطرح شده است، بررسی سبب‌های عدم تعادل در اقتصاد کشورهای خاورمیانه، مسئله فلسطین، جنگ ایران و عراق، تبعیض‌های نژادی در کشورهای اسلام، هشتاد میلیون مسلمان که آسای‌ها را از دست داده‌اند، و بی‌توجهی به مسائلی چون فقر و بیکاری، و غیره است.

بیش از نیمی از مسلمانان جهان در کشورهای غیرعربی آسیای خاوری به سر می‌برند. در آسایش‌ها، اندونزی جای دارد با ۱۳۵ میلیون مسلمان (که نود درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند)، پس پاکستان با ۸۲ میلیون (۹۷٪ جمعیت)، هند با ۸۰ میلیون (۱۲٪)، چین با ۴۰ میلیون (۲٪)، مالزی با ۷/۲ میلیون (۵۰٪) و فیلیپین با ۲/۴ میلیون (۵٪). به طور کلی امروزه برآورد می‌شود که میزان رشد جمعیتی مسلمانان آسیای خاوری، که اکثریت عظیمشان را سنی‌ها می‌سازند، چنان است که به اسلام‌آباد خواهد رسید در یک قرن آینده، یک چهارم و شاید حتی یک سوم مردمان کره زمین را در بر بگیرد.

در آسیای خاوری، مانند خاورمیانه، مردم مسلمان اغلب سرچشمه‌ها و وضع‌ها و گاهی انفجار می‌زیستند. در اندونزی، نهضت بنیادگرای اسلامی تنها نیروی اپوزیسیون را تشکیل می‌دهد و اعضای آن هم‌دسته دسته توسط رژیم توتالیتر و زندانی می‌شوند. در هند، تبعیضی که از سوی دولت نسبت به مسلمانان اعمال می‌شود بر مسائل قومی، اقتصادی و اجتماعی افزوده شده و بر جدت‌افزای می‌افزاید. مسلمانان چین هم تحت فشار دولت این کشور قرار دارند و می‌توانند در این ایدئولوژی ای که رژیم پکن می‌خواهد بر سر سرچین تحمیل کند، ایستادگی کنند. نمونه‌های آریا هم تظاهرات کثرت‌گرایان و دانشجویان چین‌زبانان است.

یکی از چهار "منطقه خودمختار" چین است که نیمی از جمعیت سی‌سزده میلیون نفری آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند. این مسلمانان که بیشتر در مناطق نزدیک به اتحاد شوروی به سر می‌برند، و زنه بسیار مهمی در روابط میان پکن و مسکو هستند. در پاکستان، پس از سی سال حکومت غیرمستقیم، کشور به زیر سلطه و نفوذ صهیونیسم درآمده و می‌تواند در آن روند سریع و نیرومندی از اسلامی کردن و بنیادگرایی را دید.

جنگ‌های حزبی

در سابق نقاط هم مسلمانان در شور و آشکارا روملحانه علیه قدرت مرکزی سر می‌برند. مثلاً در تایلند، در منطقه مرزی این کشور و مالزی، گروهی از مسلمانان تجزیه طلب هستند که رژیم کوالالمپور هم از آن‌ها پشتیبانی می‌کند. در فیلیپین، مسئله خلیج حادثه است، چون در این کشور "مورو" ها علیه رژیم پرزیدنت مارکوس جنگ چریکی به راه انداخته‌اند و از پشتیبانی لیبی هم برخوردارند. آنان خواستار خودمختاری مناطق مسلمان نشین هستند. در مالزی، هر چند مسلمانان (که تقریباً نیمی از جمعیت را می‌سازند) نسبت به سایر اقوام از امتیازات بیشتری برخوردارند و قدرت سیاسی هم در دست مسلمانان است، اما اوضاع بد اقتصادی و اجتماعی باعث بروز نا رضایتی‌ها شده که تحت لوای اسلام صورت می‌گیرد و هر از گاهی می‌توان اینجا و آنجا شاهد درگیری‌هایی میان افراطی‌های مسلمان و پلیس کشور بود. چینی‌های کشور، که آنان نیز تعداد زیادی هستند، قدرت اقتصادی را به دست دارند.

درمانوا مبر گذشته برخوردارهایی که روی داد موجب مرگ نوزده نفر در شمال کشور شد.

در برزیل مسلمانان حدود سیصد هزار نفرند (۸٪ جمعیت کل کشور) و بیشتر در غرب کشور زندگی می‌کنند و تحت آزار حکومت مرکزی قرار دارند. اما جنبش جوش‌های ایشان دلائلی جهت‌نشان مذهبی بلکه بیشتر ملی‌گرایانه نشان دارد. در واقع، آنان خواهان آن هستند که ویژگی‌های قومی و فرهنگی شان بر سمیت شناخته شود. یک میلیون و دویست هزار نفر مسلمان (۸٪ جمعیت) هست و درگیری‌های خشونت‌آمیزی به طور دوره‌ای میان اسلامی‌ها و بودایی‌ها رخ می‌دهد.

این درگیری‌ها البته در مقایسه با مسئله عمده‌ها در این کشور، یعنی اختلاف قومی میان تامولی‌ها و سنگالی‌ها از اهمیت کمتری برخوردارند. در عوض در بنگلادش (۸۰ میلیون مسلمان، ۸۵٪ جمعیت کشور) فقر و فلاکت باعث سیلی از مهاجرت به سوی هندوستان شده و این هم خود موجب وقوع درگیری‌هایی با هندوها می‌شود (کشتارهای خونین ایالت آسام در ۱۹۸۳).

کوتیدین - هفتم ژانویه ۱۹۸۶

لیبی:

مرگ یک سرهنگ

حسن اشکال، که در راسی "مردمان" دو لیبی به نامی رفت، ناپدید شده است. این موضوع می‌تواند در مملکت جنگ در گذشته‌های دور و بر معمر قذافی باشد. رهبر "مردمان" و برخی از راسیاس نگارنده است.

سرهنگ حسن اشکال، ۴۶ ساله، نمرده است. البته زنده هم نیست. چه بر سرش آمده؟ در یکی از گردبادهای شن صحرا دود شده و به هوا رفته است. مشکل خیلی‌ها در دیگر گردبادهای دود شدند و به هوا رفتند. به هر حال دیگر کسی از او نشانی نخواهد گرفت. نامش را دیگر در روزنامه‌های نخواهد دیدید، و عکسش جایی چاپ نخواهد شد.

با این حال حسن اشکال به راستی "مرد شماره ۲" جما هیرلیبی بود، باراً سهرم که پسردایی‌اش معمر قذافی بر آن تکیه زده، تنها یک گام فاصله داشت. اختیار بسیاری از امور و نظارت بر بسیاری از بخش‌ها و اهرم‌های حیاتی کشور در دست او بود. شاید هم درست به همین خاطر چنان قدرتی به هم زده بود که دیگر وجودش خطرناک تشخیص داده شد و چنان که رسم چنین رژیم‌هایی است، سرش را شب ۲۲ - ۲۴ نوامبر ۸۵ زیر آب کردند. البته هیچ خبر رسمی در این مورد منتشر نشده است، با این حال می‌توان مطمئن بود که سرهنگ "اشکال" دیگر زنده نیست. و این مرگ، یا بهتر بگوییم این قتل، نشان از جنگی دارد که می‌تواند در اردوستان‌های مختلف حول وحوش معمر قذافی در جریان است، و نیز آشکاف عمیقی حاکی است که همواره میان "رهبر بزرگ" و گردنکنش‌ترین بخش از پیروانش، یعنی ارتش، وجود دارد.

حسن اشکال در ۱۹۳۹ در شهرستان ابوهادی متولد شد. معمر قذافی سه سال بعد از پسرانش "اشکال"، به دنیا آمد. آنان هر دو به یک قبیله تعلق دارند، قبیله قذافی. اما خانواده حسن از لحاظ سلسله مراتب قومی درجه‌ای "برتر" دارد و پدر حسن هم دارای رتبه‌های شایسته‌ای است و هم از لحاظ مادی مرفه‌تر از خانواده قذافی است. پس از چند سال تحصیل حسن و معمر هر دو تصمیم می‌گیرند در نیروهای مسلح به خدمت مشغول شوند، اولی در شهرهای و دومی در ارتش. اما در حالی که معمر قذافی به سرعت به دسته "افسران آزاد" می‌پیوندد و سرانجام کودتای اول سپتامبر ۱۹۶۹ را بوجود می‌آورد، حسن - که در آن هنگام در یکی از گروه‌های نظامی تحت کنترل ادیس شاه که مورد نفرت مردم است خدمت می‌کند - چندان مورد توجه معمر و ملخ‌های انقلابی قرار نمی‌گیرد. تنها در همان اول سپتامبر است که وی در راه نیروهای پلیس زیر دستش به جنبش ضد سلطنتی می‌پیوندد.

از آن پس دوران کاپیتانی حسن اشکال آغاز می‌شود. از پلیس به ارتش می‌رود، از خویشتن و تکیه بر با قذافی است. او به اعتماد وی را به دست می‌آورد و در امور سری کشور نقش مهمی ایفا می‌کند. این رانیز می‌دانیم که حسن اشکال هنگامی که قرار است دستور را اجرا کند یا حکم اعدام کسی را به اجرا بگذارد، از پنجه و چیرا استفاده نمی‌کند. وی می‌کشد و دستور کشتن می‌دهد بی آن که خم به ابرو بیاید.

در سال ۱۹۸۰ "لیبی شناسان" نکته بین توجیه‌شان به سرهنگی به نام حسن اشکال جلب می‌شود. اما هر چه می‌کشند درباره او چیزی بدانند موفق نمی‌شوند. او بسیار رازنگه‌دار است، چندان معاشرتی نیست. ظاهری ساده دارد، بدون درجه بالباس مشق نظامی سبز زیتونی‌اش در ملا عام ظاهر می‌شود. اما این به معنی آن نیست که وی نقش مهمی در امور کشور بازی نمی‌کند. درست برعکس، در همین هنگام قذافی مسئولیت سیاسی سنگین‌ترین پرونده اقتصادی لیبی را به وی می‌سپارد: پرونده نفت. البته لیبی وزیر نفت دارد اما حسن اشکال نقش آقا با لاسرا و را با یاد بازی کند، چرا که "رهبر" خواب‌های بزرگی برای استفاده از این سرچشمه رحمت دیده است: در آستانه لیبی از نفت، در آن زمان، بالغ بر بیست و سه میلیارد دلار بود. در همین ایام حسن اشکال مسئولیت آموزش و رهبری "گارد انقلابی سبز" را، که کارش "همراهی" و در واقع زیر نظر گرفتن کمیته‌های انقلاب است، نسیز برعهده می‌گیرد.

حسن اشکال برای نخستین بار هنگامی مورد "کم لطفی" قذافی قرار می‌گیرد که در حالی حاکم نظامی شهر میسرات است با شورش در این شهر روبرو می‌شود که هر چند آن را به خشونت تمام سرکوب می‌کند، اما سرزنش می‌شود که چرا نتوانسته آن را پیش‌بینی و از آن پیش‌گیری کند.

جنگ‌های تازه

در ماه ۱۹۸۴ واقعه‌ای رخ می‌دهد که به احتمال زیاد در گسست میان حسن اشکال و معمر قذافی نقش تعیین‌کننده‌ای بازی می‌کند. یک کوما ندو از مخالفان رژیم به بی‌دکان "باب عزیزه" در قلب بقیه در صفحه ۸



نگاهی دیگر بر آن سی و هفت روز

... وانکه گفت: نه!

هفت سال از آن "سی و هفت روز" گذشت و هنوز حسرت و حیرتی تواء مان در دل و جانمان خانه دارد. حسرت روزنه‌های توری که بسته شد و شبی را به شبی دیگر پیوند زد. و حیرت از هوش و خرد خودمان که به افسون شیدایی از تیره حرامیان، روزنه نواز میان برخاسته بود! واقعا امروز دربار و رکی نمی گنجد که ملتی با آن ادبیات سترگ ضد ریا و هشتا دسال مبارزه برای ترقی و تجدید و پیشرفت به دام او پسر گرایان در افتد و یکسره آنچرا که ساخته و پرداخته است ویران کند، و بر سر ویرانه‌ها، گوش به ناله جندان و نفیر کفتاران بسپارد و هنگامی بخود آید که دیگر کار از کار گذشته است.

در آن "سی و هفت روز" ما در باریکه‌ای روشن، میان دوتاریکی راه می سپردیم. راهی که می توانست و می بایست ما را به وادی آبادی و آزادی برساند. مردی از مکتب صدق، بپا خاسته بود تا با رشادت تمام و بی واهمه از قیل و قال کلاغان، چاووش - خون راه رهایی باشد. و ما آدم های "شهر سنگستان" بودیم. سنگ سنگ، خاموش و بی حرکت. همان "اکثریت خاموشی" که می توانست جا دوی شیادان را بی اثر کند، بزرگترین فاجعه قرن را جلو بگیرد و تاریخ سرزمین ما را رنگی دیگر بزند.

بیست و پنج سال تبهکاری و خودکامی آنچنان هوش و خرد جامعه را ناتوان ساخته بود که هیچ کس نمی خواست، یکدم حتی، در ویژگی های "جانشین" اندیشه کند. جامعه سرخورده و افسون زده بود و نمی دانست که همیشه بجای "دیو گریمه"، فرشته رحمت فرود نمی آید. و هنگامی که به این آگاهی رسید که دیگر انگشت حسرتش به دندان بود! در چنین حال و هوایی است که بختیار، مردانه خطر کرد تا مردم را از خطری که در کمین شان نشست بود، برهاند. او در ده های جامعه اش رامی شناخت و هشیار و دل آگاه سخن می گفت:

"... من دردهای اساسی جامعه کنونی ایران را بهتر از هر کس می شناسم ۲۵۰ سال حکومت های فاسد و ضد ملی، جامعه ما را به فساد و نومیدی و بی ایمانی سوق داده است... من و یارانم... کمترین دخالت در این نابسامانی ها نداشتم و اکنون فقط شاه دینا پیچ نکبت بار آن هستیم. اگر "وجدان" ما راحت است (ولی) وظیفه ملی ما منتفی نشده است... البته حفظ و جاهت ملی بهر قیمت و باقی ماندن در زمره افراد شریف برای منم میسر بود. ولی آن ایرانی اصیل و وطن دوست که کشورش را در این شرایط می باید و نسبت به آن بی اعتنا می ماند، به ملیت خود، به شرف خود و به ندای وجدان خود پشت پا زده است... ولی فاجعه همچنان نزدیک ترمی شد و افسون شدگان جامعه همه تسبیح

خوان بختکی شده بودند که مهیبا نه فرود می آمد. روزگار غریب غم انگیزی بود. از چپ و راست و از درون و بیرون، تیرهای زهر آگین کینه و تهمت و افترا بر تن مردی می نشست که یک تنه در برابر بختک برخاسته بود و در نبرد با او لحظه ای تردید روانی داشت. بختک نعره می کشید: "توی دهمن این دولت می زنی"، "رمیزی کلارک"، "پس از شرفیابی در نوفل لوشاتو با ددر آستین اومی دمید که: کلید مشکلات ایران در دست امام خمینی است!" آن ژنرال چهار سواره انتیست در می داد که "به صلاح ارتش است که با نما پندگان امام خمینی تماس بگیرد" "رادیبو مسکو اخطار می فرستاد که: "ظهارات بختیار مناسبات ایران و شوروی را به شدت تیره می سازد" و "ایزوستیا" می نوشت که: "امام خمینی رهبر واقعی مردم و وضد امپریالیست است". "البعث" ارگان حزب حاکم سوریه بر برای مردم ما دل می سوزانید و می نوشت: "بختیار باید پیش از آنکه خون های جدیدی جاری شود، از قدرت کناره گیری کند" و "یاس عرفات" که اینک "تقی ص" پس می دهد، از "آیت الله العظمی امام خمینی" حمايت می کرد چرا که او را پشتیبان واقعه فلسطینی های دانست!

آن "پیر مرد ساده اندیش" که پای منبر صدارت، از خوشحالی در پوست نمی گنجید، می گفت: "عاقبت ترین راه بختیار، استعفا است"، و آن نویسنده هشدار می داد که: "آقای بختیار شما واسطه اعاده آن تسلط جهنمی نشوید!"

در این میان گروهکهای مسلح چریکی که بعدها پادشاهیستهای زهر کبیر انقلاب در یافت کردند، مست و نشسته پیروزی، دیوانه وار، به قتل و غارت و آتش افروزی می پرداختند و به کشتار و ویرانگری افتخار نیسی می کردند: "سازمان چریک های فدائی خلق... مسئولیت حمله به ستاد ژاندارمری کل کشور را به عهده گرفت... سازمان چریک های فدائی خلق... مسئولیت حمله مسلحانه به یک واحد ارتشی در خیابان آنا تول فرانس و به مقر نیروهای نظامی در خیابان های بهبودی و پیارک را به عهده گرفت.

رئیس کلانتری تبریز... توسط یک واحد عملیاتی از زندگان سازمان چریک های فدائی خلق ایران اعدام گردید... ۷۲، افسر و درجه دار در حمله به ناها رخوری گارد ویدان کشته شدند... معاون لشکر زرهی قزوین توسط انقلابیون کشته شد... سهمناک ترین وحیرت انگیزترین واکنش را آنها دهائی نشان دادند که رسالت شان حفظ موجودیت کشور، پایداری در برابر اغتشاش و هرج و مرج و رویارویی با قانون شکنی ها بود:

"جلسین خود را منحل کردند!... فرماندهان نیروهای سه گانه استعفا دادند... وزارت دربار با انقلابیون اعلام همبستگی کرد... کلانتری های یکی پس از دیگری تسلیم شدند... سربازان پادگان ها را تخلیه کردند... رهبر کبیر انقلاب، بختیار، ریاستی را موروثی خود که آن روزها، راستی و صداقت به حساب می آمد، نداد و می داد که: "می خواهیم که ارتش ما مستقل باشد، آقای ارتشید شما نمی خواهی که مستقل باشی؟ آقای سرلشکر شما نمی خواهی که مستقل باشی؟ می خواهی نوکری باشی؟... من به شما نصیحت می کنم که بیایید در آغوش ملت و همان چیزی که ملت می گوید بگوئید... خیال نکنید که اگرها کردید، ما می آئیم شما را به داری زنی! این چیزهایی است که دیگران درست کرده اند... ما نمی خواهیم نظام را بهیم بزنیم. ما می خواهیم نظام محفوظ باشد... شورای عالی ارتش هم که از روزها پیش در بند سحر و افسون آن ژنرال چهار ستاره مرموز افتاده بود، کار را تمام کرد. بزرگترین دگرگونی مملکتی را، "مناقشات سیاسی" عنوان داد و با آن همه کیکه و دبدبه، دستها را به علامت تسلیم بالا برد: "با توجه به تحولات اخیر کشور، شورای عالی ارتش... تشکیل و با توافق آراء تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر، بی طرفی خود را در مناقشات سیاسی، فعلی اعلام و به یگان های نظامی دستور داده شد به پادگان های خود مراجعه نمایند... بختیار، ولی همچنان، چون کوه ایستاده بود، استوار و گردنفرافز، بیای پی هشدار می داد، از قانون و عدالت و آزادی می گفت و مردم را، مردم افسون زده و برانگیخته را به خرد و منطق فرا می خواند: "در این ساعات سرنوشت ساز باید با منطق و خون سردی به آینده کشور توجه کنید و کینه توزی و خودخواهی را کنار بگذارید. وقت آن است که ملت ایران ثابت کند که استحقاق آزادی و دمکراسی را دارد... ما نباید به حقوق مردمی که با ما اختلاف عقیده و سلیقه دارند تجاوز کنیم... نباید کاری انجام دهیم که مردم این آب و خاک در مقابل یکدیگر قرار گیرند..."

در آن روزها و تنها نیروهای سه گانه استعفا دادند... وزارت دربار با انقلابیون اعلام همبستگی کرد... کلانتری های یکی پس از دیگری تسلیم شدند... سربازان پادگان ها را تخلیه کردند... رهبر کبیر انقلاب، بختیار، ریاستی را موروثی خود که آن روزها، راستی و صداقت به حساب می آمد، نداد و می داد که: "می خواهیم که ارتش ما مستقل باشد، آقای ارتشید شما نمی خواهی که مستقل باشی؟ آقای سرلشکر شما نمی خواهی که مستقل باشی؟ می خواهی نوکری باشی؟... من به شما نصیحت می کنم که بیایید در آغوش ملت و همان چیزی که ملت می گوید بگوئید... خیال نکنید که اگرها کردید، ما می آئیم شما را به داری زنی! این چیزهایی است که دیگران درست کرده اند... ما نمی خواهیم نظام را بهیم بزنیم. ما می خواهیم نظام محفوظ باشد... شورای عالی ارتش هم که از روزها پیش در بند سحر و افسون آن ژنرال چهار ستاره مرموز افتاده بود، کار را تمام کرد. بزرگترین دگرگونی مملکتی را، "مناقشات سیاسی" عنوان داد و با آن همه کیکه و دبدبه، دستها را به علامت تسلیم بالا برد: "با توجه به تحولات اخیر کشور، شورای عالی ارتش... تشکیل و با توافق آراء تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر، بی طرفی خود را در مناقشات سیاسی، فعلی اعلام و به یگان های نظامی دستور داده شد به پادگان های خود مراجعه نمایند... بختیار، ولی همچنان، چون کوه ایستاده بود، استوار و گردنفرافز، بیای پی هشدار می داد، از قانون و عدالت و آزادی می گفت و مردم را، مردم افسون زده و برانگیخته را به خرد و منطق فرا می خواند: "در این ساعات سرنوشت ساز باید با منطق و خون سردی به آینده کشور توجه کنید و کینه توزی و خودخواهی را کنار بگذارید. وقت آن است که ملت ایران ثابت کند که استحقاق آزادی و دمکراسی را دارد... ما نباید به حقوق مردمی که با ما اختلاف عقیده و سلیقه دارند تجاوز کنیم... نباید کاری انجام دهیم که مردم این آب و خاک در مقابل یکدیگر قرار گیرند..."

در آن روزها و تنها نیروهای سه گانه استعفا دادند... وزارت دربار با انقلابیون اعلام همبستگی کرد... کلانتری های یکی پس از دیگری تسلیم شدند... سربازان پادگان ها را تخلیه کردند... رهبر کبیر انقلاب، بختیار، ریاستی را موروثی خود که آن روزها، راستی و صداقت به حساب می آمد، نداد و می داد که: "می خواهیم که ارتش ما مستقل باشد، آقای ارتشید شما نمی خواهی که مستقل باشی؟ آقای سرلشکر شما نمی خواهی که مستقل باشی؟ می خواهی نوکری باشی؟... من به شما نصیحت می کنم که بیایید در آغوش ملت و همان چیزی که ملت می گوید بگوئید... خیال نکنید که اگرها کردید، ما می آئیم شما را به داری زنی! این چیزهایی است که دیگران درست کرده اند... ما نمی خواهیم نظام را بهیم بزنیم. ما می خواهیم نظام محفوظ باشد... شورای عالی ارتش هم که از روزها پیش در بند سحر و افسون آن ژنرال چهار ستاره مرموز افتاده بود، کار را تمام کرد. بزرگترین دگرگونی مملکتی را، "مناقشات سیاسی" عنوان داد و با آن همه کیکه و دبدبه، دستها را به علامت تسلیم بالا برد: "با توجه به تحولات اخیر کشور، شورای عالی ارتش... تشکیل و با توافق آراء تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر، بی طرفی خود را در مناقشات سیاسی، فعلی اعلام و به یگان های نظامی دستور داده شد به پادگان های خود مراجعه نمایند... بختیار، ولی همچنان، چون کوه ایستاده بود، استوار و گردنفرافز، بیای پی هشدار می داد، از قانون و عدالت و آزادی می گفت و مردم را، مردم افسون زده و برانگیخته را به خرد و منطق فرا می خواند: "در این ساعات سرنوشت ساز باید با منطق و خون سردی به آینده کشور توجه کنید و کینه توزی و خودخواهی را کنار بگذارید. وقت آن است که ملت ایران ثابت کند که استحقاق آزادی و دمکراسی را دارد... ما نباید به حقوق مردمی که با ما اختلاف عقیده و سلیقه دارند تجاوز کنیم... نباید کاری انجام دهیم که مردم این آب و خاک در مقابل یکدیگر قرار گیرند..."

در آن روزها و تنها نیروهای سه گانه استعفا دادند... وزارت دربار با انقلابیون اعلام همبستگی کرد... کلانتری های یکی پس از دیگری تسلیم شدند... سربازان پادگان ها را تخلیه کردند... رهبر کبیر انقلاب، بختیار، ریاستی را موروثی خود که آن روزها، راستی و صداقت به حساب می آمد، نداد و می داد که: "می خواهیم که ارتش ما مستقل باشد، آقای ارتشید شما نمی خواهی که مستقل باشی؟ آقای سرلشکر شما نمی خواهی که مستقل باشی؟ می خواهی نوکری باشی؟... من به شما نصیحت می کنم که بیایید در آغوش ملت و همان چیزی که ملت می گوید بگوئید... خیال نکنید که اگرها کردید، ما می آئیم شما را به داری زنی! این چیزهایی است که دیگران درست کرده اند... ما نمی خواهیم نظام را بهیم بزنیم. ما می خواهیم نظام محفوظ باشد... شورای عالی ارتش هم که از روزها پیش در بند سحر و افسون آن ژنرال چهار ستاره مرموز افتاده بود، کار را تمام کرد. بزرگترین دگرگونی مملکتی را، "مناقشات سیاسی" عنوان داد و با آن همه کیکه و دبدبه، دستها را به علامت تسلیم بالا برد: "با توجه به تحولات اخیر کشور، شورای عالی ارتش... تشکیل و با توافق آراء تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر، بی طرفی خود را در مناقشات سیاسی، فعلی اعلام و به یگان های نظامی دستور داده شد به پادگان های خود مراجعه نمایند... بختیار، ولی همچنان، چون کوه ایستاده بود، استوار و گردنفرافز، بیای پی هشدار می داد، از قانون و عدالت و آزادی می گفت و مردم را، مردم افسون زده و برانگیخته را به خرد و منطق فرا می خواند: "در این ساعات سرنوشت ساز باید با منطق و خون سردی به آینده کشور توجه کنید و کینه توزی و خودخواهی را کنار بگذارید. وقت آن است که ملت ایران ثابت کند که استحقاق آزادی و دمکراسی را دارد... ما نباید به حقوق مردمی که با ما اختلاف عقیده و سلیقه دارند تجاوز کنیم... نباید کاری انجام دهیم که مردم این آب و خاک در مقابل یکدیگر قرار گیرند..."

در آن روزها و تنها نیروهای سه گانه استعفا دادند... وزارت دربار با انقلابیون اعلام همبستگی کرد... کلانتری های یکی پس از دیگری تسلیم شدند... سربازان پادگان ها را تخلیه کردند... رهبر کبیر انقلاب، بختیار، ریاستی را موروثی خود که آن روزها، راستی و صداقت به حساب می آمد، نداد و می داد که: "می خواهیم که ارتش ما مستقل باشد، آقای ارتشید شما نمی خواهی که مستقل باشی؟ آقای سرلشکر شما نمی خواهی که مستقل باشی؟ می خواهی نوکری باشی؟... من به شما نصیحت می کنم که بیایید در آغوش ملت و همان چیزی که ملت می گوید بگوئید... خیال نکنید که اگرها کردید، ما می آئیم شما را به داری زنی! این چیزهایی است که دیگران درست کرده اند... ما نمی خواهیم نظام را بهیم بزنیم. ما می خواهیم نظام محفوظ باشد... شورای عالی ارتش هم که از روزها پیش در بند سحر و افسون آن ژنرال چهار ستاره مرموز افتاده بود، کار را تمام کرد. بزرگترین دگرگونی مملکتی را، "مناقشات سیاسی" عنوان داد و با آن همه کیکه و دبدبه، دستها را به علامت تسلیم بالا برد: "با توجه به تحولات اخیر کشور، شورای عالی ارتش... تشکیل و با توافق آراء تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر، بی طرفی خود را در مناقشات سیاسی، فعلی اعلام و به یگان های نظامی دستور داده شد به پادگان های خود مراجعه نمایند... بختیار، ولی همچنان، چون کوه ایستاده بود، استوار و گردنفرافز، بیای پی هشدار می داد، از قانون و عدالت و آزادی می گفت و مردم را، مردم افسون زده و برانگیخته را به خرد و منطق فرا می خواند: "در این ساعات سرنوشت ساز باید با منطق و خون سردی به آینده کشور توجه کنید و کینه توزی و خودخواهی را کنار بگذارید. وقت آن است که ملت ایران ثابت کند که استحقاق آزادی و دمکراسی را دارد... ما نباید به حقوق مردمی که با ما اختلاف عقیده و سلیقه دارند تجاوز کنیم... نباید کاری انجام دهیم که مردم این آب و خاک در مقابل یکدیگر قرار گیرند..."

در آن روزها و تنها نیروهای سه گانه استعفا دادند... وزارت دربار با انقلابیون اعلام همبستگی کرد... کلانتری های یکی پس از دیگری تسلیم شدند... سربازان پادگان ها را تخلیه کردند... رهبر کبیر انقلاب، بختیار، ریاستی را موروثی خود که آن روزها، راستی و صداقت به حساب می آمد، نداد و می داد که: "می خواهیم که ارتش ما مستقل باشد، آقای ارتشید شما نمی خواهی که مستقل باشی؟ آقای سرلشکر شما نمی خواهی که مستقل باشی؟ می خواهی نوکری باشی؟... من به شما نصیحت می کنم که بیایید در آغوش ملت و همان چیزی که ملت می گوید بگوئید... خیال نکنید که اگرها کردید، ما می آئیم شما را به داری زنی! این چیزهایی است که دیگران درست کرده اند... ما نمی خواهیم نظام را بهیم بزنیم. ما می خواهیم نظام محفوظ باشد... شورای عالی ارتش هم که از روزها پیش در بند سحر و افسون آن ژنرال چهار ستاره مرموز افتاده بود، کار را تمام کرد. بزرگترین دگرگونی مملکتی را، "مناقشات سیاسی" عنوان داد و با آن همه کیکه و دبدبه، دستها را به علامت تسلیم بالا برد: "با توجه به تحولات اخیر کشور، شورای عالی ارتش... تشکیل و با توافق آراء تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر، بی طرفی خود را در مناقشات سیاسی، فعلی اعلام و به یگان های نظامی دستور داده شد به پادگان های خود مراجعه نمایند... بختیار، ولی همچنان، چون کوه ایستاده بود، استوار و گردنفرافز، بیای پی هشدار می داد، از قانون و عدالت و آزادی می گفت و مردم را، مردم افسون زده و برانگیخته را به خرد و منطق فرا می خواند: "در این ساعات سرنوشت ساز باید با منطق و خون سردی به آینده کشور توجه کنید و کینه توزی و خودخواهی را کنار بگذارید. وقت آن است که ملت ایران ثابت کند که استحقاق آزادی و دمکراسی را دارد... ما نباید به حقوق مردمی که با ما اختلاف عقیده و سلیقه دارند تجاوز کنیم... نباید کاری انجام دهیم که مردم این آب و خاک در مقابل یکدیگر قرار گیرند..."

ایستادم و با آن مبارزه کردم... مطبوعات ما که ۲۵ سال تمام زیر تسلط یک رژیم دیکتاتور بود، هم اکنون در تنگنای یک نسوع سانسور جدید که از دو سمت به آن ها فضا رمی آورد، دست و پا می زنند و اکثر آنها همان افرادی که نوکران استبداد بودند به منظور تطهیر خود، خود را... از همه انقلابی تر و پرچوش و خروش تر جلوه می دهند... سخنان بختیار، ولی، به آوای آن مرد اسطوره ای می ماند که "در بیابان فریاد می کشید!"

سحر و افسون شیادان کارگرافتاده بود. "اکثریت خاموش" همچنان خاموش مانده و "اقلیت پرچوش" به وادی "جنون" رسیده بود. همه می گفتند، آری و تنها یک تن فریاد بر می آورد: نه!... من وظایف قانونی خود را بطور قاطع انجام خواهم داد و در مقابل هرج و مرج و اعمال ضد انسانی عناصر مشکوک قویا" ایستادگی خواهم کرد. دولت اجازه نخواهد داد که جان و مال و ناموس مردم به دلایل خاص و اغراض شخصی و کینه توزی های افراد مورد تجاوز قرار گیرد. دولت اجازه نخواهد داد که تصدی امور کشور جز به وسیله و با قدرت دولت مرکزی اراده شود... عاقبت "بختک" از آسمان فرود آمد. افسون زدگان در پشت علم ریاکاران، مقدمش را گرامی داشتند و چه "ادبیاتی" که موبرتن آدمی راست می کند:

"... دود اسپند و کندر، شاخه های گل، آیه های قرآن، شعرهای پیروزی، و میلیون ها قلب پرتپش و شوق خیر مقدم مردم ایران به رهبر انقلاب بود. گرامی باد بهار آزادی... و این "بهار آزادی" رانیس، بختیار، در همان سی و هفت روز، در همان باریکه راه آزادی، پیش بینی کرده بود "بهار"ی که از گرد راه نرسیده، به خون نشست و به سیاه ترین "زمستان" تاریخ پیوست:

"... علاوه بر خطرات گوناگون که ما را تهدید می کند، مملکت بدون تردید به یک دوران سیاه دیکتاتور و شاید ملوک الطوائفی باز خواهد گشت..."

و این مرد بزرگ و تنها که شجاعت نه گفتن داشت، تنها پنج ماه پس از فتنه سیاه، در پاریس فریاد بر آورد: من با این استبداد دینی مبارزه خواهم کرد. با هر استبدادی خواهم جنگید. همه میهن دوستان و مشتاقان برقراری حکومت قانون و آزادی را بیای برای خواهم طلبید. ملت ایران برای رهایی از حکومت استبدادی برخاسته بود و اینک دریغ است که با زهم بایدمقابل دیکتاتور دلسیاه و خونریزی بیچنگد... آن روز هم هنوز افسون زدگانی بودند که دم فرو بسته بودند. پنج ماه پس از فتنه، گروه کثیری خود را می فریفت که "انقلاب" پس از استقرار از خونوت و قتل دست برخواهد داشت. بختیار، اما می دانست که خودکامان همیمل خود از قدرت کنساز نخواهند گرفت... و او نهضت مقاومت ملی ایران را پایه گذاری کرد. تصادفی نیست که امروز بختیار بخاطر صداقت، مردانگی و وفاداری به اصول، بعنوان رهبر بلامنزاع مقاومت ایران، مورد محبت، عنایت و قبول اکثریت ملت ایران است.

فرهنگ ایران

یادداشت‌های پراکنده

نوشته: مهرآین

کهن جامه‌ی شیرین نفس

در " یادداشت " دیگری از آن داوریهایی ناپخته دربارهی سعدی تا آنجا که فرصتی بود، شمای نقل کرده ایم . از اینکه چطور این مرد همیشه زنده‌ی ادب ایران زمین را با قلمش و " میزان های " امروزی " قرن بیستمی " در زمینه‌های اخلاق و سیاست و مذهب و حتی وطن پرستی به محکمه میبرند و بخیال خود محکوم و روسیهایی می‌روند می‌کنند .

سعدی حتی اگر خود به ادعای پندآموزی به کرسی می‌نشاند آن کس که امروز او را با مقیاس های روز " بدآموز " میخوانند پیدا است که از مفاهیم " آموزش " و " بد " و احکام نسبی آن ، در ارتباط با زمان و مکان و مخصوصا مکان حتی در زمان واحد بیخبر است .

سعدی یک آدم مذهبی است ، اما قشری نیست . عارف و صوفی هم نیست ، آن کرده ها که گاه از عرفان در کلامش می بینیم اثر گرفته‌ی این طریقت بر تمام حال و قال ما است که تا امروز نیز دوام یافته است .

با این همه اگر قرار باشد ، از اخلاق هم بگوئیم . سعدی از با با اخلاق زمان ، جای جای و نه همه جا - پیش افتاده است ، از شجاعت و تهور خالی نیست ، و بهتر تقدیر بسا معیارهای کنونی از سعدی سراسر مشق اخلاقی نیاید خواست . و مگر بایستد خواست ؟ مدیحه سرای است ، مدیحه سرایی نه در خطی زندگانی او که در آن روزگار - هر جا که سراغی از ادب و شعرا است - را بیچ است اما حق بدیم ، در همین زمان های ما - در دوره زندگانی ما چه کسی جرات داشت در برابر سلطانی با بپستد و چون او در برابر امیر قاضی در مطلق العنان منول چنین عبارات " وحشتناک " و " گستاخانه‌ی " بزبان آورد ؟

اینکه در شهنامه ها آورده اند رستم روئین تن اسفندیار تا بداند این خداوندان ملک کز بسی خلق است دنیا یادگار

آنچه دیدی برقرار خود نماند وین چه بینی هم نما ندر قرار دیروز و دین شکل و شخصی نا زین خاک خواهد بود و خاکش غبار این همه هیچ است چون می بگذرد تخت و بخت و امر و نهی و گیرودار

و یا : به عاقبت خیر آمد که مرد ظالم و ماند بسیم سوختگان ، ز رنگا ر کرده سرای نیاز با بدو طاعت نه شوکت و ناموس بلندبانگ چه سود و میان تهی جو درای

و یا : ای پادشاه وقت جو وقت فرار رسد تونیز با گدای محلت برابری گرینج نویست بدر قصر میزنند نویست بدیگری بگذاری و بگذری و یا :

ای غره شده به پادشاهی بهتر بنگر که خود کجانی توستی خرد زبندگانی زیرا که بیزیر بندهای انگس که به بند بسته باشد هرگز که دهدش پادشاهی گرشاه توستی ببخش و مستان چیز از شهری و روستایی زیرا که ز خلق خواستن چیز شاهی نبود ، بود گدایی

و یا : حاکم ظالم بسنان قلم زدنی بی تیرو کمان می کند

گله‌ی ما را کله از کرگ نیست این همه پیدادشبان می کند از مقولوی " بی وطنی " سعدی هم شنیده ایم ، چرا که گفته است : بهیچ یار آمده خا طروب هیچ دیار که بیرو بفرخ است آدمی بسیار حالا معترض - این " وطن " را با چه قیاسی می سنجد ؟ و آیا این دو میلیون ایرانی غربت زده‌ی از جنگ دژ خیمگان گریخته ، چه پیش از سعدی کرده اند که " حدیث حب الوطن " را زیر پا گذاشته است ... همه بجای خود بماند ، اما گرچه اصولا " محملی برای دفاع " و یا " حمله " ای در کار نیست ، ای کاش معترض و معلم اخلاق و وطن پرستی لا قائل همان قصیده‌ای را که مطلعش را خواندید ، بی می گرفت و بعد از سی و سه بیت با این حرفها هم می رسید :

شبی در از در این فکر تا سحر همه شب نشسته بودم و با نفس خویش در پیکار بسی نماد که روی از جیب بر پیچم وفای عهد عنام گرفت دیگر بار که سخت ست گرفت و نیک بدگفتی هزار نوبت از این رای باطل استغفار حقوق صحبتیم آویخت دست دردا من که حسن عهد فرا موش کردی ای غدار کدام دوست بتا بدرخ از محبت دوست ؟ کدام یار به پیچد سراز ارا دت یار ؟ دهان خم و زبان سوسودنتوان بست رضای دوست بدست آ رود دیگران بگذار و یا آن قطعه‌ی شیوا در وصف شیراز ، که " وطن مطلق " او همانجا است و با این عشق و جذب .

خوشا سپیده‌دمی باشد آنکه به بینم رسیده بر سر الله اکبر شیراز از این مقوله‌ها در همان " یادداشتی " که یاد کردیم ، به تفصیل گفته و قصدی هم بتکرار نش نیخته ایم .

رسوایی

سعدی را (حتی با معیارهای امروزی) در خطی زبان پارسی با بدجست کسه بی شک او را در مقام و منزلت خداوندگاری خواهیم یافت که ایشی جادان و شتر خدمت بی رقیبش به زبان کده سهمی بزرگ و گران بها بقای فرهنگ ایران زمین را تضمین کرده است ، هنوز و هنوز بر قلعه‌های می درخشد . در تغزلش حرفهای بسیار است که به " حرف بی مقدار " جان داده و اسم معنای " لطف " را با اسم ذات محسوس ، مجسم کرده است . و بهر حال این مقوله هم بجای خود بماند تا فرستی دیگر .

بعنوان مسطور و نمونه (آن هم نه در عرصه اخلاق و حکمت و پند) به حکایتی از " بوستان " می پردازیم که گذشته از وزن فصاحت ، روانی و سادگی سخنش و تشبیهاتش چنان است که اگر کسی بتواند آن را با امکانات گسترده‌ی " نشر " به نقلی زنده تر و گویا تر مبدل کند ، مستحق بزرگترین جایزه‌ها است - که نمی تواند . گفتیم این نهنگی است از دریاچه اخلاق ، اما از قضا و گذشته از فصاحت و روانی در مغز آن پیامی هم که در قصد نهفته است ، جا دارد که تا - ملکی کنیم . پیام هم نیست شلاقی است بر سر و روی آن عالم نما ها که تا زیر فلک و عشو بر ستاره می فروشنند و تنها بنده‌ای را همسنگ عزت خود نمی دانند و کوهی ارض را بقدم خود افتخار می بخشند . از این قماش ، در همین زمانه‌ی ما -

در صفوف مختلف شعرا و دب و تحقیق و بساطی که چندی با با و ه های غرب زدگی و شرق نوازی رونق گرفت - کم نبوده اند که نموده با لاله اگر حتی با خضوع تمام زبان با زمی کردی که شعر تو و حکمت تو و یا " غرب شناسی " و " شرق شناسی " تورا نمی فهمم - نه تنها او که نیست خیل مریدان ریز و درشت او اگر چه مهربان تننت نمی دریدند با سا نسور و تیغ نگاه برای همیشه زیانت را می بریدند و به حکم فقا هت خود سندسقا هت تورا بر سر پیشا نیت می آویختند و آنقدر به بی خردی انگشت نمایت می کردند تا آرزوی " بی سری " کنی . و هرگز سر بر نداری . از قصه بوستان می گفتیم ، که اتفاقا " حدیث تلخ و زنده همین روزگار " است .

قصه‌ای که یک نمایشنامه‌ی تمام عیار است : مجلسی در خدمت قاضی شهر ، از اجله " فقها و دانشمندان " برپا است . سردی زنده پوش (به تعبیری بسیار ترسناکی کهن جامه) ، بردار ظاهرا همیشه بود و " بی ادبانه " یگراست در کنار قاضی جا می گیرد .

شرح صحنه : فقیمی کهن جامه‌ی تنگ دست در ایوان قاضی بصف بر نشست نگاه کرد قاضی در او تیز تیز معرفت آستینش که خیز آ دنباله‌ی تنه متجاوز گستاخ : ندانی که برتر مقام تونست فروتر نشین ای یارو ای یار یار ! نه هر کس سزاوار باشد بصدرا کرامت بجا هست و منزل بقدر دگره چه حاجت به بندکست همین شرمساری عقوبت بست و پندآموزی : به عزت هر آنکوفروتر نشست بخواری نیفتد زبالا به بست به جای بزرگان دلیری مکن جوسر پنجه‌ات نیست شیری مکن .

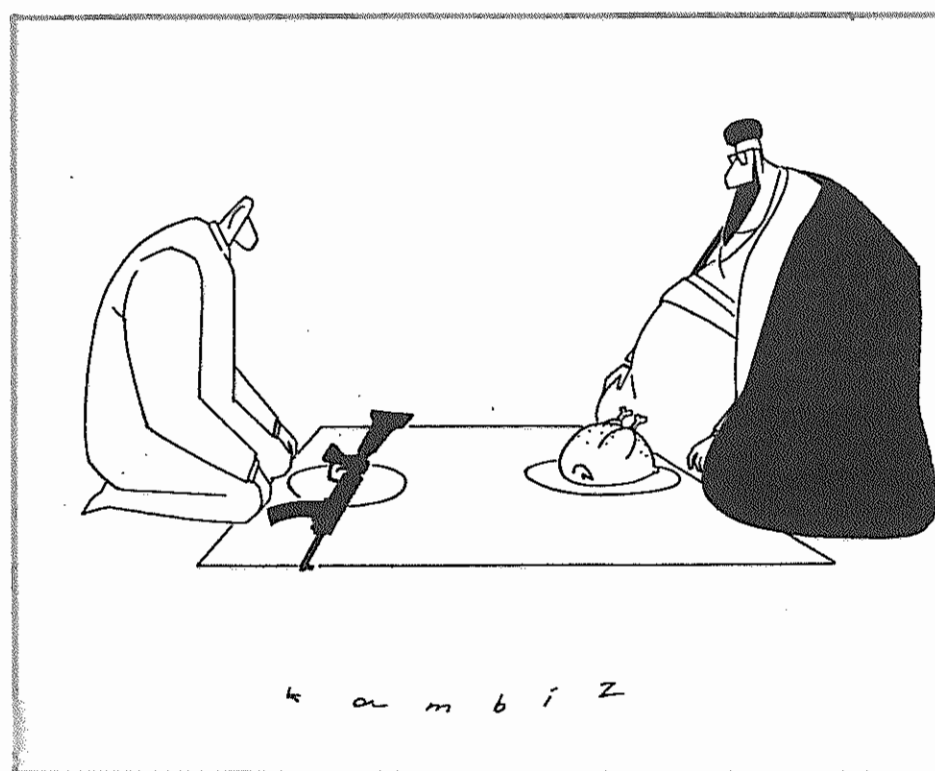
تسلیم متجاوز ادب ناشناس و قبول فرمان : چو دید آن خردمند درویش رنگ که بنشست و برخاست بختش به جنگ چو آتش بر آورد بیجا ره دود فروتر نشست از مقامی که بود بهنجا ر شدن ساحت مقدس علما ! و از سرگیری مجادلات " علمی " . (توجهی به طنز فوق العاده‌ی سعدی) فقیمان طریق جدل ساختند لم ولا واسلم در انداختند گشادند پرهم در فتنه باز به " لا " و " نعم " کرده گردن دراز توگفتی خراسن شاطر به جنگ فتادند درهم بمنقا روچنگ یکی بیخود از خشمناکی جومست یکی بر زمین میزند در دوست فتادند در عقده‌ای بیچ بیچ که در حل آن ره نبردند هیچ

در ماندگی " علما " در حل مسئله و خروشدن زنده پوش : کهن جامه‌ی در صف آخرین به غرض در آمد جوشیر عریین (بیشه) بگفت ای منادید (بزرگان) شرع رسول با بلاغ تنزیل (قرآن) و فقه و اصول دلایل قوی با ید و معنوی نه رگهای گردن به حجت قوی

مرانیز چو گان لعبت و گوی بگفتند اگر نیک دانی بگوی اوج فصاحت و قدرت وصف : پس آنکه بزبانوی عزت نشست زبان برگشا دودها نها بیست بگلک فصاحت بیانی که داشت بدل ها چون نقش نگین برنگاشت سراز کوی صورت بمعنی کشید قلم بر سر حرف دعوی کشید سپند سخن تا بجای براند که قاضی جو خرد و رحل (گیل) باز ماند پیدا است که هال مجلس وقاضی با همه‌ی غرور به آن درجه غرق نخوت نیستند که (قیاس کردیم) .

باری ، قاضی بدلنداری از طرف رسته‌ی کلام را بدست می گیرد و پوزش می طلبد . برون آمد از طاق و دستار خویش با کرام و لطفش فرشتا دبیش که هیبت قدرت و نشنا ختم بشکر قدمت نپیدا ختم دریغ آیدم با چنین مابه‌ای که بینم ترا در چنین پایه‌ای زبان جوان دانشور زنده پوش و بباران طغنه‌ای که بر جمع علما می بارد : معرف بدلنداری آمد برش که دستار قاضی نهاد بر سرش بدست وزبان منع کردش که دور ! منه بر سرم پای بند غرور جو مولام خوانند و صد کبیر نمایند مردم به چشم حقیر تفاوت کند هرگز آب زلال گرش کوه زرین بودیا سفال ؟ خرد باید اندر سر مردومغز نباید مرا چون تودستا رنگز کس از سر بزرگی نباشد به چیز کدو سر بزرگست و بی مغز نیز میفرار گردن بدستار رویش که دستار رینه است و سبکست حشیش بصورت کسانی که مردم و شند " جو " صورت " همان به که دم در کشند

بدین عقل و همت نخواهم کست و گرمی رود مدغلام از بست و مصلی به چاشنی : چه خوش گفت خرمهره‌ای در گلی جو برداشتش بر طمع جا هلی مرا کس نخواهد خریدن بهیچ بدیوانگی در خیرم میبچ بدین شیوه مرد سخنگوی چست به آب سخن کینه از دل بشت دنیا له مجلس و حسرت بینوا قاضی با همان قلند به گوئی چنان ماند قاضی به جورش اسیر که گفت " آن هذال یوم عسیر " که گفت " راستی که این روز بسیار دشوار است) وز آنجا جوان روی همت بتافت برون رفت و با زش نشان کس نیافت غریوا زبزرگان مجلس بخاست که گوئی چنین شوخ چشم ز کجا است ؟ نقیب از پیش رفت و هر سود بود که مردی بدین نعت و صورت که دید ؟ و آیا آن کهن جامه‌ی " شیرین نفس " از " نوع سعدی " بوده است و یا خود سعدی ؟ یکی گفت ازین نوع شیرین نفس در این شهر سعدی شنا نسیم و بس بر آن صدهزار آفرین کاین بگفت " حق تلخ " بین تا چه شیرین بگفت .



ک ا م ب ز



بقیه از صفحه ۵

فرانسه واسطه‌سازی یا خمینی؟

نمی خواسته متهم به فروش جنگ افزار به کشوری شود که در حال جنگ است. همین دلیل نیز موجب شده که آرژانتین از فروش بیست هواپیمای دو موتور "پوکا را" به عراق خودداری کند (و البته سرانجام آن ها را به مراکش بفروشد).

با این حال، بنا بر شایعه ای بسیار قوی در بوئنوس آیرس، مقصد اصلی دو کشتی جنگی ایران بوده است. این را نیز نباید از یاد برد که آرژانتین از این گونه مانورها قبلاً هم داده است؛ مثلاً "شمت تانگ جنگی" تام (که بسا همکار شرکت آلمانی "تلیسن" ساخته می شود) را برای ردگم کردن به اردن تحویل داده و این کشور هم آن ها را روانه عراق کرده است. از این گذشته، می توان از خود پرسید که اگر خریدار دو کشتی واقعاً "لیبی" بوده، پس این همه پنهان کاری به چه دلیل صورت گرفته است؟ مگر نه این که فرانسه که قبلاً فروش اسلحه به لیبی را تحریم کرده بود، این تحریم را رسماً لغو کرده است؟ مگر نه این که آرژانتین و لیبی دارای روابط عادی هستند؟ وانگهی، هر چند پس از لغو تحریم، لیبی سفارش چشمگیری به فرانسه نداده اما قراردادهای میان دو کشور دقیقاً رعایت و اجرا شده اند. حتی به نظر می رسد که پاریس از این هم فراتر رفته و چندین موشک ضد هوایی "کروتال" به لیبی فروخته و پذیرفته که درخواست این کشور را برای خرید هلی کوپتر مورد مطالعه قرار دهد.

در رابطه با ایران، قضیه چندان روشن نیست. از نظر رسمی، فرانسه متحد عراق است و از پنج سال پیش تا کنون جنگ افزاری معادل با چهل میلیارد فرانک تحویل آن کشور داده است. اما چندی است که در گوشه و کنایه حکومت فرانسه نجوایی شنیده می شود مبنی بر این که شاید بهتر باشد دولت فرانسه در روابط خود با ایران و عراق تجدیدنظر کند و بکوشد به نوعی "توازن" دست یابد. کسانی که از چنین عقیده ای پشتیبانی می کنند استدلالشان این است که بی شک کشوری که در منطقه اهمیت استراتژیک (سوق حیاتی) دارد ایران است، شوری و آمریکا با هم دارند در منطقه با می گیرند و نتایج میدان را همینطور برایشان خالی گذاشت. کروگان گرفته شدن چهار رتبه فرانسه توسط گروه های نزدیک به رژیم خمینی هم در واقع آبی است که به آسیاب طرفداران مذاکره با رژیم ایران ریخته می شود.

به نظر می رسد که در گفت و گوهای ایران و فرانسه برای حل مسائل مورد مشاجره دو طرف، فرانسه تاحدودی "کوتاه" آمده است، به این معنی که چند ماهی است زرادخانه های فرانسه از طریق بندر شبروک سا زوبرگ و مهمات توپخانه تحویل رژیم خمینی می دهند. ظاهراً محمولات به مقصدهای معمول (تایلند، پاکستان) فرستاده می شوند اما در واقع کشتی ها "جنس" را در بندر عباس تحویل مشتری می دهند. همچنین بنظر می رسد که دولت فرانسه با فروش هلی کوپتر - البته به طور مخفیانه - به ایران از لحاظ اصولی مخالفت نکرده است (...)

کوتیدین دوپاری - ۶ ژانویه ۱۹۸۶

کاتال یکم تلویزیون فرانسه در برنامه "خبر شبانه" خود ۳ ژانویه (۱۹۸۶) ماجرای رانقل کرده طبق آن به نظر می رسد دولت فرانسه در فروش دو کشتی جنگی ضد زیر دریایی نقش واسطه را بازی کرده است.

بنا بر این خبر، در هویت فروشنده - که آرژانتین باشد - شکی نیست، اما معلوم نیست که خریدار اصلی لیبی بوده است یا ایران. داستان از این قرار است که روز سوم اکتبر ۱۹۸۵ پلیس فرودگاه مارینیان شهر ماری فرانسه توجه به شخصی به نام یوسف الدبری جلب می شود. این شخص در واقع برای سازمان اطلاعات فرانسه D.S.I. چهره شناخته شده ای است و وظفنون به دست داشتن در قاچاق اسلحه است. همچنین به نظر می رسد که وی نزدیکی هایی با رژیم لیبی دارد و برای آن ماء موریت های سری انجام می دهد.

قضیه هنگامی واقعا "جالب می شود" بیخ پیدا می کند که پلیس دربار زرسبی یوسف الدبری مقدار بسیار زیادی پول و تراول چک و همچنین تعدادی سند خیلی محرمانه به دست می آورد. در یکی از این اسنادها از فروش و خرید دو کشتی زیر دریایی توسط بوئنوس آیرس و تریپولی سخن رفته است. ظاهراً در این میان نقش واسطه را فرانسه بازی می کند. یک بانک فرانسوی (پاریس) مبلغ مورد درخواست را به آرژانتین پرداخت کرده و در برابر مقدار نفیست به همان ارزش دریافت کرده، گویا پول به حسابی در یکی از بانک های ژنو یا لندن واریز شده است و با رونی به نام ادوارد ژان آمین از طرف رژیم آرژانتین نمایندگی داشته مذاکرات لازم را انجام دهد. البته نقش فرانسه در واسطه گری خلاصه نمی شود، زیرا شرکت فرانسوی آلستوم آتلانتیک گروهی را که آرژانتین - استوم فرستاد تا به تعمیرات و تغییراتی در موتور کشتی ها اقدام کند.

البته شارل هرنو، که در آن هنگام وزیر دفاع فرانسه بود، این خبر را تکذیب کرد (و همچنین جانشین وی، پل کیلس). اما کاتال یکم تلویزیون فرانسه همچنان بر درستی خبر خود با فخر شده است و ادعا می کند که این خبر به دست آمده بود در برنامه خود نشان داد.

ایران خریدار اصلی؟

در رابطه با این خبرها، دولت آرژانتین ترجیح می دهد سکوت کند. دو کشتی جنگی، هرگز "سولس" و "تریپتاد" نام دارند. اولی در انگلستان ساخته شده و دومی در آرژانتین (البته تحت نظارت کمپانی سازنده). کشتی ها از همان نوع کشتی "شیلد" هستند که در جنگ مالوین توسط نیروی دریایی آرژانتین غرق شد. ظرفیت شان ۲۱۰۰ تن، میدان عملشان ۷۰۰۰ کیلومتر، و مجهز به موشک های فرانسوی اگزوست ام ام ۲۸ هستند. احتمال دارد که در ۱۹۸۴ ایران پیشنهادی بالغ بر پانصد میلیون دلار برای خرید این دو کشتی به آرژانتین داده باشد. البته به نظر می رسد که رژیم آرژانتین این پیشنهاد را رد کرده و دلیلش هم این بوده که

کاتالیزور را بازی کنند. ایمن ناراضیان بخصوص از بدرازا کشیدن مسئله، چاد، نفوذ کمیته های انقلاب در ارتش، تبلیغات سوئی که علیه این گونه درجدهاران می شود، سخت گیری های اقتصادی که مانع از مرغه شدن ایشان است، و سرانجام از جنگ انداختن شوری بر بخش حساس دفاع کشتوری می نالند.

البته میان این نق و نق هم و مخالفت های غیرنظامی را به واسطه ای وجود ندارد. اپوزیسیون غیرنظامی تشکیل شده از جریان های محمدیوسف مفاریف، عبدالمنیم الهونسی، و نخست وزیر سابق کشور، محمود مغرابی (که این ها همه در خارج از لیبی به فعالیت مشغولند)، و نیز جریان های درون کشوری مثل "نهضت هفتم آوریل" و "شورای انقلاب خلق خدا".

ارتش می رساند. می توان حدس بزنند که حسن که وجهه و محبوبیت فراوانی در میان اعضای قبیله شان دارد، با اعضای قبیله رقیب و مخالف که بسیاری از اعضای در ارتش مشغول کارند، ساخت و پاخت کرده است. پیش از این، دارودسته های دوروبر حسن اشکال از یک سو و عبدالسلام جلود از سوی دیگر رقابت با هم یکدیگر را خنثی می کردند. اما اینک حسن در حال بردن بازی است. سه ماه پیش، در آغا زماه اکتبر، قذافی به مسکو می رود. حسن را هم به همراه خویش برده (که این استثنای است) و خانه داری "و" حفظ میهن را به جلود سپرده است. امروزه اینچا و آنچا زمزمه های شنیده می شود حاکی از این که گویا شوروی ها محرمانه نسخه ای از یک گزارش سازمان سیا را که چند ماه پیش تهیه شده بوده در اختیار معمر - گذاشته اند. در این گزارش از حسن اشکال با عبارت های تحسین آمیز و به عنوان "مرد قوی لیبی یاد شده بوده است. آیا همین مطلب باعث اقدام به تحقیقاتی در مورد وی می شود؟ در حال آنچه مسلم است، حسن اشکال بلافاصله به شمال چاد به دنبال نخود سیاه فرستاده می شود. اما او که بوهایی برده، به محض بازگشت به تریپولی به دیدار معمر قذافی می رود. گفت و گو ظاهراً به خبر خوشی انجام نمی گیرد. اشکال تصمیم می گیرد در پاریس بماند و مراقب خودش باشد.

شنبه شب ۲۳ نوامبر، حسن اشکال در حال خوردن شام با مهمانان خارجی خویش است. تلفن رنگ می زند و او را می خواهد. باید به یادگان باب عزیزه برای شرکت در شورای اضطراری که بخاطر تنش های مرزی با مصر تشکیل شده بود، بیست دقیقه بعد، سه درجه در دنبالش می آیند و حسن که لباس پوشیده منتظرشان است شتابان به همراهان می رود. جمال نفسی از روی راحتی می کشد و می گوید: "خوب شد که بالاخره مسئله اش با هر حال شد". اما این با نوبی جوان مصری هنوز نمی داند که دیگر گروهش را نخواهد دید. فردایش به وی خبر می دهند که شوهرش در یک حادثه در رانندگی به شدت زخمی شده و تنوی راه بیمارستان جان سپرده است. جمال نمی داند این داستان را باور کند یا داستان دیگری را که بعضی ها توی گوش هم می چب می کنند و بنا بر آن حسن اشکال به ضرب دو گلوله، یکی به پیشانی و دیگری در گلو، به قتل رسیده است (البته رژیم لیبی روایت همیشگی "خودکشی" را نیز نقل می کند). جمال از خود نیز می پرسد که اگر شوهرش در تصادم اتوموبیل کشته شده پس چرا این همه دوستان و اطرافیان نشتر را دستگیر و زندانی می کنند.

سگ های خار

حالا دیگر به هر حال حسن اشکال از صحنه بیرون رفته است و می توان دوباره در کنار قذافی چهره آشنای عبدالسلام جلود و بیست و شش چهره های چهار عضو "شورای فرماندهی انقلاب" را دید. آیا این را می توان نشانه شکست افسران و سرهنگان "پس از انقلاب" در مبارزه شان با علمداران انقلاب دانست؟ در حال حاضر پاسخ مثبت است. هر چند هنوز هم تعدادی از افسران که حسن اشکال به نوعی سنگبوشان به شمار می رفت، در پادگان باب عزیزه کبابی دارند، بخصوص سرهنگ عبدالرحمن السعید (مسئول خرید اسلحه)، عبدالقادر سعید، احمد رفی (فرمانده نیروهای لیبی در چاد)، عبدالحافظ شمس، خلیفه حانش (رئیس سازمان امنیت) و عبداللستوسی (رئیس سازمان اطلاعات). در این میان حسن اشکال و رضوان ناپدید شده اند. دلیلش هم تنها این نیست که این دو دیگر قابل اعتماد نبودند، بلکه بویژه این خطر داشتند که نکنند در رضایی بطنی بخش مهمی از ارتشیان نقش

تریپولی حمله می برد، و باب عزیزه بملل الخناع انقلاب لیبی بسوده است. در حالی که وضعیت هنوز نامعلوم است و مبارزه به شدت جریان دارد، حسن اشکال با هلی کوپتر در پادگان بیاده می شود و رهبری عملیات ضد حمله را در رأس گارد جمهوری به دست می گیرد و پیروزی می شود. از این هنگام به بعد است که قذافی "مدیون" اومی شود و این را هر دو خوب می دانند، و البته این از آن جور "دین" ها نیست که رهبر کبیر "دوست داشته باشد" با شادان کند. با این حال، ظاهراً قدرت حسن اشکال افزایش می یابد و او برادرش عمر را به پست بسیار حساسی در درون کمیته های انقلاب می گمارد و از اومی خواهد نقش شیه "مفتش اعظم" را بازی کند. هنگامی که سرهنگ یونس بالقاسم در آلمان به قذافی و انقلاب لیبی پشت می کند، حسن اشکال از موقعیت سود می برد و مجموعه سرویس های امنیتی "غیر نظامی" را با هم هماهنگ می سازد و اضافه بر آن مسئولیت قضیه چاد را به دست می گیرد. حسن اشکال که ظاهراً از ما می گرفتند از آب گل آلود حصار می برد شروع می کند به مسافرت کردن (و نتایج آن موشک در کوه قیلا، هرگز از لیبی بیرون نرفته بود) و این و آن را دیدن. تماس های سری میان تریپولی و نجما منا برقرار می کنند (در دیداری با یکی از نزدیکان حسن هابره)، چندین سفر به بروکسل و بخصوص به پاریس می کند. مصاحبه وی در فرانسه، که به اندازه خوش تنواری است و در جاره "مضمون ملاقات ها" منتشر می شود، نشان می دهد که رولان دو ما وزیر امور خارجه فرانسه است.

به این ترتیب و به تدریج در جریان سفرها و ملاقات ها سرهنگ اشکال خودش را "کشف" می کند، از خودش حرف می زند و شایده می فهمد که امیال و جاه طلبی های در سردارد، کم هم بولدوست نیست و از رفاه هم بدش نمی آید. ویلابی در ساحل دریا، اپارتمان بزرگی در تریپولی، سرمایه گذاری ها و وسای در خارج از لیبی (بویژه در ایتالیا) و مال و منال قابل توجهی در کشور همسایه، مصر، خود وی هرگز به مصر نرفته اما از دوش، جمالسه مصری است (و راستش معمر قذافی هم خیلی از این ازدواج خوش نیامده است) و بسای از امالی را که طی مذاکره ها و معامله ها به جنگ آورده به نام خانواده جمال کرده است.

در آغا ز ماه سال ۱۹۸۵ وضع سرهنگ خلیسی رویه راه است. در خانه اش رفت و آمد زیاد است و شخصیت های خارجی - که در لیبی نادرند - به دیدنش می روند. با هم شام می خورند، جایی می نوشند و سرهنگ که شاعر هم هست و تخلصش "ابن شیخ" برای خود برگزیده شعر می خواند. برای مهمانان می خواند. گاهی هم ترانه های از "ام کاشوم" زیر لب زمزمه می کند و بعضی وقت ها هم درهای دلش را به روی میهمانان می گشاید. او این چهارتا و نصفی آدم به اصطلاح "تاریخی" را که دوروبر قذافی جمع شده اند "دوست ندارد"، بخصوص عبدالسلام جلود را که به نظرش آلت دست شوروی و سوری هاست. او خودش را بیشتر می گرامی داند تا انقلابی، هنگامی که در تلویزیون شاعرهای انقلابی بخش می شود لبخند تمسخر می زند، خود را "دوست مراکش" می خواند و احساساتی ضد الجزایری و ضد تونس می دارد. هنگامی هم که دعوا و کشمکش چاد در می گیرد، حسن اشکال خشمگینانه از دهانش در می رود: "این یک دعوی اذیاف است. ارتش می خواهد که پایش از آن بیرون کشیده شود، حق دارد".

ومی دانیم که دیوارهای تریپولی موش دارند و موش ها گوش دارند و... خلاصه خیلی زود قضیه به گوش معمر می رسد. معمر هم می داند که ایرادها و انتقادهای پسردانش حسن، در واقع همدا شدن وی را با بسیاری از ناراضیان

در این آشنا کنسول انگلیس در تبریز طی چندین گزارش به لندن اطلاع می داد که حکومت دموکرات ها دچار مشکلات بزرگی شده است مانند اختلاف با کردها که (طبق گزارش مورخ ۳۱ اکتبر) نزدیک بود منجر به جنگ بین آذربایجان و کردستان شود. کنسول مزبور قبلاً در تاریخ ۳۰ سپتامبر (۸ مهر) وضع حکومت دموکرات ها را به این صورت گزارش داده بود: "دموکرات ها در همه جبهه ها به زحمت افتاده اند. وضع مالی آن ها وخیم است فعالیت کردها در ارومیه آن ها را سخت نگران کرده است نیروهای نامنظمی که بقول دموکراتها مقامات ایرانی به آن ها اسلحه می رسانند، در اردبیل با فدا شدن زودخورد کرده اند. طرح جمع آوری غله برای تاءمین احتیاجات زمستان مواجه با مقاومت هم از طرف ملائین هم از طرف کشاورزان شده و در نتیجه قرار مردم زبردخت مالیات خزان دموکرات ها خالی است. کمبود نان روز بروز نمایان ترمی شود و فرقه با مردمی درگیر است که ۹۰ درصد آن ها یا مخالفند یا بی اعتنا. تجارت را کساد است و پولداران پولشان را یا مخفی می کنند یا به تهران می فرستند.

طبق گزارشی که کنسول انگلیس در تبریز در تاریخ ۳۰ نوامبر (۹ آذر) به لندن فرستاد مقامات شوروی در آذربایجان به پیشه وری توصیه کردند بودند که وضع خود را در مقابل حکومت مرکزی تعدیل و از مقاومت در برابر دولت خودداری کند، اما این توصیه مؤثر واقع نشده بود. در بحبوحه اشکالاتی که فرقه دموکرات هر روز با آن مواجه بود، در تاریخ ۱۹ آذر، قوای اعزامی از مرکز به آذربایجان حمله کردند. ولی فقط مختصر زودخوردی در حوالی میانه صورت گرفت. بین سران فرقه دموکرات پیشه وری اصرار در ادامه مقاومت داشت ولی بیشتر دیگران با این نظر مخالف بودند. دوروز بعد از ورود نیروهای دولتی کمیته مرکزی حزب در تبریز تشکیل شد و پس از بحث طولانی به این نتیجه رسید که باید یکی از دو شق را انتخاب کند یعنی یا "مقاومت در برابر تجاوز دولت که خطر مداخله خارجی را در بر خواهد داشت و نتیجه منطقی آن تجزیه ایالات مرزی به نفع انگلستان و آمریکا و احتمال تصادم بین آن ها از یک سو و شوروی از سوی دیگر خواهد بود، و یا عقب نشینی موقت در انتظار برگشت در وضع مساعدتر (۱). بالاخره تصمیم بر انتخاب این شق قرار گرفت و روز ۲۱ آذر هیئت حزب دموکرات جلسه فوق العاده تشکیل داده فرمان آتش بس صادر کردند. به این ترتیب درست یک سال بعد از تصویب حکومت دموکرات، غائله آذربایجان خاتمه یافت. سران فرقه و از جمله پیشه وری به شوروی فرار کردند ولی اکثر اعضای فعال فرقه دستگیر و بعضی از آن ها و همچنین افسران ارتش که به شوروی ها پیوسته بودند اعدام شدند. هم حزب توده و هم فرقه دموکرات آذربایجان سنی کردند بر پیچیده شدن دستگاه حکومت آذربایجان را بنحوی توجیه کنند که نشان دهد این واقعه برخلاف اراده آنها صورت نگرفت بلکه آن ها با آن موافقت کردند. به این شرح که حزب توده تصمیم مجلس ایالتی به صدور فرمان آتش بس را اینگونه توصیف کرد که: "این تصمیم ناشی از منطبق اکید انقلاب بود که بر پایه تجزیه و تحلیل وضع بین المللی و موقعیت خاص ایران در آن مرحله مبارزه قرار داشت چون اگر آن تصمیم گرفته نمی شد ایران مسلماً دچار جنگ داخلی و تجزیه می گردید. (۲) از طرفی فرقه دموکرات هم تسلیم در برابر قوای دولتی را در لباس موافقت با دولت جلوه داد ولی بیانیهای که در روز سقوت حکومت خود منتشر نمود اظهار کرد مادر برابرم که دنیا اعلام کرده ایم که آذربایجان باید جزء لاینفک ایران باقی بماند. ولی گروهی مردم خائن و مرتجع سعی کرده اند ما هیت واقعی نهضت آذربایجان را به غلط وانمود کنند، بنا بر این ما برای جلوگیری از پیروزی این دشمنان موافقت کرده ایم که نیروهای دولتی برای نظارت در انتخابات وارد آذربایجان شوند.

اما عکس العمل مردم آذربایجان چگونه بود؟ شور و شعف فوق العاده ای که آن ها در استقبال از ارتش نشان دادند بهترین دلیل بود بر اینکه حکومت فرقه دموکرات هیچگونه تکیه گاهی بین مردم نداشت و دوام آن وابسته وجود ارتش شوروی بود. یک نویسنده انگلیسی که خود هنگام ورود ارتش ایران به تبریز شاهد واقعه بود می نویسد:

"من ۲۴ ساعت پیش از ورود ارتش، در تبریز بودم به استثنای آنچه در سال ۱۹۴۴ در پاریس دیده بودم هیچگاه یک چنین ابراز وجد و شعف شدید و صمیمانه مشاهده نکرده بودم. غلیان احساسات در شهرها مسری است اما نه در دهات و من در دهات بودم که با هیجان عظیمی در برابر تغییر کرد خدایه داده بودم و روبرو شدم. واضح بود که مردم به علت خاتمه یافتن رژیم که تکیه بر شوروی داشته از تبه دل شادی می کردند.

در تاریخ ۱۷ دسامبر سفیر آمریکا طی گزارشی به وزیر خارج آمریکا اظهار کرد به نظر شاه علت عمده سقوط ناگهانی جنبش آذربایجان ضعف عمیق سازمان نظامی تبریز بود تواءم با روحیه قوی و تصمیم نیروهای تهران و مهم تر از همه اعتقاد همگان (شوروی ها، ایرانیان و آذربایجانی ها) به اینکه آمریکا قویاً از حاکمیت ایران پشتیبانی کرد. "سفر، اقامه می کند: "با توجه به اینکه سفیر شوروی منتهای کوشش را بخرج داد که از اعزام قوا از تهران به آذربایجان جلوگیری شود و بارها به شاه و قوام گفت که اگر قوا اعزام شود شوروی عکس العمل نشان خواهد داد. اینک اشخاصی سوال می کنند چه شد که شوروی ها هیچگونه کمک مادی موری به دموکرات های آذربایجان نکردند واقع فرهاد ایرانی و بخصوص شخص شاه عقیده دارند که جواب این سوال این است که شورویها سرانجام متقاعد شدند که آمریکا ببلوف نمی زند بلکه از هر کشور عضو سازمان ملل که مورد تهدید تجاوز قرار گیرد دفاع خواهد کرد. بسیاری از مسئولان اموزاجمله وزیر جنگ، وزیر دارائی، رئیس بانک ملی و رئیس مجلس به سفارت آمده

فواد روحانی

مصدق

و نهضت ملی ایران

در کشاکش چپ و راست

شکست فرقه دموکرات و رهایی آذربایجان

واظها را متنان کرده اند از اینکه آمریکا آذربایجان را به ایران بازگرداند. من تاءکید کردم با زیانت آذربایجان کار خود ایرانیان بود و اگر کمکی از خارج به ایران داده شد از ناحیه یک سازمان جهانی بود که توانست افکار عمومی را علیه اعمال قدرت خارجی تجهیز کند. از طرفی قوام چندبار اظهار کرد که دفع غائله آذربایجان مدیون سیاست او بوده است زیرا اگر دولت شوروی نسبت به او (بخصوص در مورد قرارداد نفت) اعتماد نداشت مسلماً کمک های نظامی به دموکرات ها می رساند و همچنین او می گفت اگر در اعزام قوای دولتی به آذربایجان تاءخیر شد علت آن فقط این بود که تجهیز کامل قوا و فراهم آوردن همه شرایط پیروزی زودتر میسر نگردید.

پرونده ارتباط دولت ایران با دولت آمریکا در مسئله آذربایجان با تکرار مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۴۶ از طرف وزیر خارجه به سفیر آمریکا در تهران خاتمه می یابد ضمن آن به سفیر دستور داده شد به قوام اظهار کند که دولت آمریکا امیدوار است وی اکنون روش مسالمت آمیز با مردم ایالت پیش گیر و از اقدامات انتقام جویانه علیه روس ها و آذربایجانها و کردها پرهیز کند. عقیده دولت آمریکا اینست که اعلان عفو عمومی و محدود کردن مجازات به تعقیب رهبران مفسر بر طبق قانون در افکار جهانی حسن اثر خواهد بخشید و برخلاف اظهارات شوروی ثابت خواهد کرد که ایران مرتجع نیست.

تغییرات اساسی

انحلال کا بینه اشکالی و متعاقب آن شکست فرقه دموکرات آذربایجان لطمه بزرگی به حزب توده وارد آورد. در کا بینه جدیدی که قوام تشکیل داد حزب توده البته شرکت نداشت و دولت روش تازه ای با قصد وابسته به آن مانند شاگه های ورزشی و توقیف و تبعید افراد کا در حزبی پیش گرفت و در تاءخیر این بیم درگیری با شوروی نداشت چون از طرفی می داشت این روش مورد پشتیبانی انگلیس و آمریکا خواهد بود و از طرفی ارتش سرخ یا مدافع حزب توده خستاک ایران را تخلیه کرده بود و دولت شوروی در انتظارات تصویب قرار داد نفت از طرف مجلس ایالتی می حیط نا آرام را متقاضی نمی دانست، تشکیل کا بینه جدید بطرز روشنی گرایش دولت به طرف جناح راست یا فاصله گیری از جناح چپ را نشان می داد. طرح اصلاحات ارضی معوق گذاشته شد، شخصیت های مخالف کمونیسم زندانی شده بودند ولی سیدضیا و کاشانی و سرلشگر ارفع آزاد شدند. اقداماتی برای تصفیه ادارات دولتی از افراد منتسب به حزب توده به عمل آمد، استانداران ایالات مهم مانند اصفهان، خوزستان و گیلان از افراد کمونیسم تعیین شدند. بموازات این اقدامات، تجدید نظری نیز در سازمان حزب دموکرات ایران صورت گرفت. افراد برجسته ای به نمایندگی عشایر جنوب و طبقات مالکین و تجار وارد کادر رهبری حزب شدند و اتحادیه ای برای دفاع از منافع صنعتگران و کشاورزان و کارگران در برابر شوروی اتحادیه های وابسته به حزب توده تاءسیس شد.

دولت جدید حزب توده را غیر قانونی اعلام نکرد چون نمی خواست هنگامی که حزب خود بخود در ظاهر و روبه انحراف می رفت آن را به فعالیت زیرزمینی سوق دهد اما حزب به تغییر وضع خود توجه داشت. بعضی از مسئولان و افراد آن، شکست فرقه دموکرات آذربایجان و تضعیف حزب راناشی از اشتباهات و اشکالاتی در داخل کادر رهبری می دانستند و پیشنهاد می کردند که برای تعیین تکلیف آینده کمیته مرکزی، باید یا کنگره دوم حزب را که مدتی از موعد انعقاد آن می گذشت دعوت نماید یا استعفا کند و یک هیئت موقت بجای آن تعیین شود. آن ها هم که استعفا کمیته مرکزی را صلاح نمی دانستند در هر حال یک تجدید نظر اساسی در تشکیلات و نحوه فعالیت ایدئولوژیک حزب را لازم می شمرند.

اصلاح طلبان نسبت به روش کمیته مرکزی حزب در برخورد با مسئله آذربایجان و اشتلاف با قوا موافقانه نامه قوام - سادجیکف معترفی بودند و عقیده داشتند که پس از شکست فرقه دموکرات کادر رهبری حزب روحیه خود را باخته و عملاً دچار ورشکستگی شده است. همچنین اظهار می کردند که کادر رهبری در اجرای هدف افزایش اعضای حزب بخصوص در سال ۱۳۲۴ بیشتر به تعداد توجه داشته است تا بینه ارزش و شایستگی افراد. یک پیشنهاد برای خنثی کردن تورم در عضویت حزب و برگرداندن ابتکار ایدئولوژیک به کادر رهبری حزب از طرف یکی از افراد برجسته گروه اصلاح طلب یعنی دکتر ابریم اسحق مطرح شد. وی در جزوه ای که به عنوان جبهه جدید کرد (۳) منتشر نمود توصیه می کرد که سازمان حزب باید برنامه ایدئولوژیک جامع داشته و دارای دو جبهه باشد. یکی جبهه عام به نام جبهه مترقی یا دموکراتیک مرکب از همه اعضای حزب که کامکان مجری برنامه، عادی بیطرفت عدالت اجتماعی و رفاه عمومی باشد. و دیگر جبهه خاص که شامل بیشتازان یا آوان کارده های حزب بوده و بصورت رهبر سوسیالیسم جبهه دموکراتیک و در واقع مغز جبهه، عام عمل کند. بالاخره بر اثر این مباحثات در تاریخ ۲۹ آذر ۱۳۲۵ کمیته مرکزی تشکیل شد و بدون موافقت با پیشنهاد استعفا تصمیم گرفت اختیار ارتش را برای اداره امور به یک هیئت اجرائیه موقت هفت نفری به عنوان قائم مقام کمیته واگذار کند. در تاریخ ۴ دی کمیته مرکزی با شرکت همه اعضا و وابستگان آن تشکیل شد و اعضای هیئت هفت نفری را انتخاب و وظایف هیئت را تعیین کرد. وظایف مزبور عبارت بود از تجدید سازمان، وفق دادن فعالیت حزب با شرایط جدید مبارزه، تعلیم افراد در مراکز زیرزمینی، ایستادگی در برابر تضییقات و حملات دولت و جلوگیری از تشتت و انحرافات ایدئولوژیک در داخل حزب.

اقداماتی که هیئت اجرائیه موقت در زمینه وظایفی که به آن محول شده بود به عمل آورد هر چند بعضی آنها با خوش بینی تلقی کردند اما انتقاد کنندگان بزودی در یافتند که آن ها را راضی نخواهد کرد. آنها اظهار می کردند که ایراداتی که مطرح شده بود مورد توجه قرار نگرفته است و وضع بصورت سابق باقی است آن ها در بیان ناراضی خود به نکات زیر تکیه می کردند: امالت ایدئولوژی حزب چنانکه باید حفظ نشده و این حقیقت مورد توجه واقع نشد که مبارزه اقتصادی اتحادیه های کارگری بخاطر حفظ منافع طبقه کارگر غیر از مبارزه سیاسی است. کسادر چپ در پیروی از یک ایدئولوژی کلی است، کسادر رهبری بجای شناساندن حزب بعنوان یک جنبش ملی و بومی و مستقل از شوروی بیشتر به پشتیبانی عوامل خارجی و دنباله روی از جریانات بین المللی تکیه کرده است، هیئت اجرائیه برخلاف انتظار اصلاح طلبان و نظر کنفرانس ایالتی تهران از تشکیل کنگره حزب که قریب چهار سال عقب افتاده بود سر بزمی زندون عی عمل می کند که معلوم می گردد بیشتر تمایل به پیروی از روش قدیمی کمیته و سیاست دیکتاتوری شوروی دارد. اما اینگونه ایرادات گروه یا گروه های ناراضی در اکثریت زما مداران حزب اثر نمی کرد. آن ها با انتقاد کنندگان بعنوان دسته بندی ضد حزبی و صرفاً خواهان تغییر کادر رهبری به نفع خود مخالف می ورزیدند و به اصرار آن ها در اجرای اصلاحات ریشه ای واقعی نمی گذاشتند. بال نتیجه یکی از رهبران گروه اصلاح طلب یعنی خلیل ملکی با آنکه خود در سازمان تجدید شده شرکت داشت از هیئت اجرائیه نا امید شد و از عضویت در آن استعفا کرد. آنگاه عده ای از فعالان حزب به او پیوستند و پیشنهاد کردند که متفقاً "سازمانی به نام "جمعیت سوسیالیست ایران" تشکیل دهند و این تصمیم منجر به ایجاد شکاف مهمی در حزب توده گردید.

اشعاب

تشکیل این جمعیت که موسوم به اشعاب بیون شد، از هدف و برنامه های دقیق بی بهره بود. در تاریخ ۱۳ دی ۱۳۲۶ آن ها اعلامیه ای منتشر کردند که راه را برای نوعی آشتی و برگشت به حزب بازمی گذاشت. دوروز بعد نیز تشریحی از طرف جمعیت مزبور زیر عنوان "دوروش برای یک هدف" بقلم خلیل ملکی انتشار یافت که معایب وضع موجود و راه اصلاح آن را نشان می داد. نشریه دو روز برای یک هدف "علل اشعاب را شرح می داد و پدیدایش آن را به زمان کنگره اول حزب و در واقع به زمان تاءسیس حزب برمی گرداند. به این وصف که اظهار می کرد حزب از آغاز یک جناح مترقی در داخل خود برای تقویت جنبه های پیشرو و پرهیز از جنبه های ضعیف داشته است که وجود آن در کنگره اول حزب معلوم بود و از همان زمان عنوان "اصلاح طلب" و "انتقاد کننده" به آن اطلاق می شده است. نشریه انتقاد اصولی اصلاح طلبان را به این عبارت بیان می کرد که: "علی رغم اهمیت همبستگی های بین المللی و نقشی که ممکن است شوروی در آزادی، استقلال و پیشرفت ملل کوچکتر ایفا کند ارزش و اهمیت نیروهای ملی را نباید کم گرفت و فقط به امید پیروزی در سطح جهانی نشست. (۴) به عبارت دیگر تاءکید می کرد که حزب توده باید به نیروی اجتماعی زحمتگشان و آلمان های روشنگران طلست خود تکیه کند و مبارزات و کوشش های ملی را فرع

نامه‌ها و نوشته‌ها



جاب تمام یا قسمتی از بنا مدها... خوانندگان عزیز فقط برای بازتابیدن نظرات و عقاید و برداشت‌های شخصی نویسندگان نامه‌هاست.

دشمنی

با دوستان بشریت

بدینوسیله با تشکر فراوان و وصول نشریه و وزین ویرمحتوای شما را با عزیزی را اعلام میدارم.

البته با یستی با اطلاع برسانم که مدت پنج ماه بود که اینجانب با بی صبری تمام منتظر چنین روزی بودم، لیکن با یستی اذعان نمایم که با مطالعه نشریه متین و پربار شما تمام خستگی انتظار از زنتم بدررفت.

اینجانب در فروردین ماه سال جاری توانستم از جهنم خمینی گریخته و خود را به هند برسانم. با کمک و مساعدت دفتر سازمان ملل متحد توانستم در دهلی نومستقر گردم که بدینوسیله از کلیه مقامات سازمان ملل متحد در دهلی نومنون و سایر سازمانها و اکتون عناوین و تشرف خمینی را از این سازمان بین المللی و علی الخصوص کمیسیون حقوق بشر آن سازمان، درک می نمایم.

نمایندگان تبریز،

توده‌ای نبودند

در سلسله مقالات آقای فواد روحانی بزرگوار می که تحت عنوان: "مصدق، نهضت ملی ایران در کاشکاش چسب و راست"، در نشریه قیام ایران منتشر می شود در صفحه ۹ شماره دیماه ۱۳۶۴ اشاره شده بود که انتخابات تبریز منجر به انتخاب ۹ عضو حزب توده شد.

آقای ح. مشکان

مقاله جنابعالی در مورد حفظ فرهنگ و ارزش‌های ایرانی با سرنوشت، دشمنی با عصر بیداری ایرانیان بسیار جالب است و اجازه دهید که خرسندی و سپاس خود را در این باب ابراز دارم.

سیامک احمدیان

آسیستان دانشگاه فریبورگ - سوئیس

نامه‌های پان رسید :

- آقای فاضلی معصومی - آلمان
الف منصور - آمریکا
م - امامی - لندن
ع - سامی - آلمان
حسن فراهانی - دانمارک
ب - آقای زاده - هانور
چهاردهی سراد - آلمان
الف - محید - آلمان

شدگروگان هلندی

در چنگ هشتی پاسدار

نشریه رزمندگان ما ایران را با نگرانی نخستین بار خواندم و از مقالات آن لذت بردم. نمی دانم سیاست آن نشریه در مورد درج اشعار چیست. منکه یک افسر سالخورده و بازنشسته نیروی هوایی هستم تنها از این راه میانه می‌کنم.

کشوری که در روزهای این روزها زبیر همجوایران میشود در تیره روزی بی نظیر دولتی که شیخ جوید بهر در هر مشکلی کی تواند کارها را سامان دهد یا صدوزیر شدگروگان هلندی در چنگ هشتی پاسدار گشت ویران کشوری با دست قومی با چگیر عرصه بر مردم چنان تنگ است و جان فرساکه نیست راه آزادی بجز از مرز یا میدان تیرا هر کسی را گفته اند زبیر کار را ساختند گریه، عابد کجا بگیرفته‌جا ی تیره شیر جای ملایان ایله در وزارت خانه نیست کاین جماعت مفت خوارانند زبیرنا و پیر نیست کار مردم روحانی بجز ارشاد خلق نی فریبدها تکه خود در چهل میباید سیر تا وطن از دست این تا بخردان گردد رها ارتشی جانبا زمینیاست و مردها نی دلیر شیرایران را گراکون خفته بیینی غم‌مدار با شرتا بیدار گردد ناگهان این خفته شیر

علی کبر فردی - کالیفرنیا

اتحاد وطن پرستان

پیوند نهضت و قیام ایران را تبریک می گوئیم و امیدواریم که در آینده شاهد پیوستن افکار و عقاید و آرزوهای همه هموطنانی باشیم که به راهی ایران و برپایی حکومت قانون و دمکراسی عشق می ورزند.

فرهاد



اثر یکی از خوانندگان نوجوان ما

معنای وطن پرستی

نامه‌های با مضای "یک خواننده قیام" از زوربخ به ما رسیده است که بدنامی سازمان میهن پرستان ناسیونالیست، که در شماره ۱۳۰ قیام ایران به چاپ رسیده است، پاسخ نوشته است.

خبرها

گفت: یکی از شروط آزادی گروگانهای فرانسوی در لبنان، آزادی پنجاه تروویستی است که در لبنان سال ۱۹۸۰ قید و محکوم شده به جان شاپور بختیار نخست وزیر پیشین ایران، یک ما موریلین و یک زن کشته دار فرانسوی را به قتل رساندند.

خبرگزاری فرانسه ۷ ژانویه: طبق بیانیه نظامی بغداد، با حمله لشکر سوم عراق به بخش جنوبی جزایر مجنون که چاه‌های نفتی متعددی در آن واقع شده به تصرف عراق درآمد.

ستاد ارتش جمهوری اسلامی اعلام کرد که نیروی هوایی ایران با بمباران ۶ ژانویه پایگاه عراق در غرب رواندوز واقع در شمال خاک عراق را بمباران کرده است.

ارامنه و مسیحیان استانبول آذربایجان غربی، به عنوان اعتراض به تصمیم‌های کمیته مرکزی انقلاب شهرستان رضائیه که سرپرستی آن را ملامت می‌برعهده دارد مدارس خود را تعطیل کردند.

گزارش عناصر صومالی از رضائیه حاکی است که در هفته پیش، کمیته مرکزی انقلاب این شهرستان به دختران و زنان ارمنی و مسیحی مقیم آذربایجان غربی ابلاغ کرد که باید مانده‌های دیگر دختران و زنان امت حزب الله، مقتصد بر سرگندند.

اعلام این تصمیم، با اعتراض شدید ارامنه و مسیحیان مواجه شد و در پی آن، دانش آموزان ارمنی و مسیحی از رفتن به مدرسه خودداری ورزیدند و اولین چنین مدارس این اقلیت در آذربایجان غربی به حال تعطیل درآمد.

گزارش دیگری می‌گوید به کاراندیش ابلاغ شده است که از این پس از پوشیدن لباس کردی خودداری کنند.

بقیه در صفحه ۱۲

بنجم ژانویه: مقام‌های برلین غربی اعلام کردند که تاکنون، سه هزار و پانصد و بیست پناهنده ایرانی را در این شهر پذیرفته‌اند.

هفته‌نامه فرانسوی "رایزنسی" بازرگانی بین‌المللی که اوضاع سیاسی کشورهای جهان را برای استفاده موثر سدهای اقتصادی فرانسه بررسی می‌کند، در شماره تازه خود سوریه را در زمره کشورهای ذکر کرده است که در سال جاری دچار بحران‌ها و اغتشاش‌های سیاسی کنترل‌ناپذیر خواهد شد.

این هفته‌نامه می‌نویسد: خطر اغتشاش‌ها و ناآرامی‌های اوج‌گیرنده در سوریه ممکن است به یک کودتای نظامی انجامد، کودتایی که به حکومت حافظ اسد پایان خواهد داد.

روزنامه ژاپنی مینی شی شیمبون: یک کارشناس برجسته امور خاورمیانه از سوی وزیر خارجه ژاپن به زودی رهسپار تهران خواهد شد تا از وضعیت مقام‌های جمهوری اسلامی در زمینه شرکت احتمالی آن‌ها در جلسه شورای امنیت سازمان ملل متحد به هنگام طرح مسئله جنگ جمهوری اسلامی و عراق مطلع شود.

لوپوشن ۶ ژانویه: مسیحیان از جمهوری آیت‌الله خمینی می‌گیرند و شمار آن‌ها در ایران هر روز کمتری شود.

لوپوشن ۶ ژانویه: دبیرمات‌های عرب در مسکو گفتند که کمین آمده می‌شود که سیستم‌های دفاع ضد موشکی در اختیار بغداد دیگر در دسترس از شوخی روزگار بیشتر موشک‌های رژیم تهران ساخت شوروی است، جمهوری اسلامی از طریق قذافی، این موشک‌ها را دریافت کرده است.

ژان ماری دایه، نماینده کلیسای مجلس ملی فرانسه که اخیراً برای مذاکره درباره گروگان‌های فرانسوی با مقام‌های جمهوری اسلامی در اس‌یک هیئت پارلمانی از تهران بازگشته است، در مصاحبه‌ای با صدای آمریکا

دکتر بهار - طباطبائی

درنگ

هزار رجهد نمودم که سر عشق بیوشم
نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم
(حافظ)

بودند و در واقع از شمردن میخوردند که روزی نهال آن را کاشتند. به صدق " فاعتبروا با اولی الایصار " صدراعظم های ما را به خاطر متبسادر کنید!

آری شهید سعدی را بشنویم که در باب اول گلستان یکی از وزرای بدبختیست را مورد تنقید قرار داده، زیرا که خانه رعیتی را خراب کرده است، تنها خانه سلطان را آباد سازد و همسر درین جا می گوید:

آتش سوزان نکند باسپند آنچه کند دود دل مستمند

اگر انصاف را به قضاوت بنشانیسم و نیم نگاه می به مقتضیات زمان و مکان بیندازیم و از علم جامع شناسی و روانشناسی مدد بگیریم، فردپرستان که این چنین اسیر خود محور بینی (اگوئیسم) هستند جای شان در گوشه های دارالجمان است و در زمره مهاجرین به حساب می آیند و خلاصه مستحق روان پریشان اند.

کالبدشکافی انقلاب

بگذریم از این قصه های پرغصه و به نقد حال بپردازیم. وقت آن است که از پیرو خردمند تاریخ اندرز بگیریم. در پزشکی رسم بر این است که قبل از درمان صحیح بیماری با دیده تشخیصی درست بی برد و طبیبی حاذق کسی است که در تشخیصی مرضی به علت آن برسد. تازه میماند کنترل بیمار و جلوگیری از عود و نکبت بیماری. برای درمان ایران بیمار امروز باید تشخیصی بیماری را وجه الهیتم قرار داد که در این میان بررسی علت مرضی اهمیت شایانی دارد.

فرصتی مغفتم دست داد تا کتساب " کالبدشکافی انقلاب " اثر کریین برینتون " دکتر در فلسفه از " هاوارد " و استاد رشته تاریخ این دانشگاه را که در سال ۱۹۶۸ منتشر شده است مروری کنم. این محقق به خود زحمت داده و چراغ انقلاب بزرگ را در چراغ رکشور انگلستان، فرانسه، آمریکا و روسیه مورد بررسی قرار داده و به وجه مشترکی رسیده است. توجه به نظرات، بررسی ها و نتیجه گیری های او شاید برای آنها شیکه هنوز در خواب غفلت اند تلنگری باشد. به زعم این نویسنده در تمام انقلاب های بالا ظلم مداران بی کفایت عامل موثر در برانگیختن انقلاب بوده و مردم را به عصیان عمومی واداشته است. قطعاً این ظلم به معنای وسیع خودش مطرح میشود. بعد از مرحله تشخیصی علتی، درمان بیماری از عهده فرد دردیابریان بویژه خادمان اجتماع که به زینور شعور اجتماعی و از خود گذشتگی و فداکاری و خلاصه اصل " از خود بریدن و به جمع برداختن " آراسته اند، بر می آید. در این میان الزاماً تکیه بر روشنفکران (انتلیکتوئل) نیست که آنها نیز می توانند سیرمطالع خود را شنود و وسیله است خطر بیشتر می

دریغ و درد که در ایران ما ملت اسیر دوتقدیر توأم مان بود. یکی تقدیر مقدر آسمانی که به تبع دوری از تکنولوژی و علم اصیل وجود عالمان بی عمل و نمایش های آماری تعسداً دانشگاه و محصل در فضای ایران، مردم بیشتر از آنچه در جوامع پیشرفته دیده میشود بدان دل می سپردند. تقدیر دوم بدست عمده قدرت و سلطه رقم زده میشود. هر کسی که بنا به عرف عام به بندگی خدای راستین گسردن نمی نهاد و عده آن بود که قرآن خدا در عقبا بر کمرش خواهد زد و انتظسار می رفت که احتمالاً در فردای قیامت به عقوبت برسد. هر آن کسی که بندگی خدای دروغین زمینی را گردن گیسر نمی شد گزیمه قدرت درد دنیا بگرش شربندش می زد و نومید از بخشایش ساواک و شکنجه در همان روز به فرجام نافرمانی خود سپرده می شد.

به عنوان معترضه باید گفت که در کشورهای پیشرفته، بشر با مقام والائی که در اثر گرفتن ودیعه آسمانی علم و مجهز شدن به این سلاح رزمند در کناره عرفان به معنای " آزادی مثبت " (به تعبیر هربرت مارکوزه) در برابر جهل و جبر یافته است به نبرد با تقدیر مقدر می ایستد و سمفونی زیبای بتهون یعنی " نبرد با سرنوشت " را تداعی می بخشد. آری در خلقت آدمیان به عنوان " خلیفه الله " بر روی زمین، این استعداد وجود دارد. بی سبب نیست که حلاج آن فرزانة دوران از روی اخلاص و گذشت از درکات خاکی بر فرامقام والای معنوی، انسان به راستی فریاد " انا الحق " می زد.

درین رابطه حکایت عجیب دیگری در دیار سوئد شنیدنی است. شخصیت محبوب معاصر " اولوف پالمه " نخست وزیر فعلی سوئد به عنوان دکتر در علوم سیاسی در سال ۱۹۸۵ به دانشگاه " هاوارد " آمریکا دعوت می شود تا طی چند کنفرانس علمی در زمینه سیاست (پالیسیک) تدریس نماید. در بیان کار دانشگاه مزبور حق الزحمه کمی به ایشان می دهد. پالمه از دریافت آن به پاس احترام به مقام علم و دانشگاه خودداری میکند و با طبیب خاطر آن رابه دانشگاه مزبور می بخشد. این دانشگاه در پی جبران این ایثار از گرفتن شهریه رایج دوره تحصیلی دانشگاهی از بسریالنه که در هر وارد تحصیل می کند، خودداری می نماید. در سوئد به پالمه دروسهای ارتباط جمعی اعتراض شد که ایشان از مقام و کشور متبوع خود سو استفاده کرده است و در این بین رشوه های رد و بدل شده است. به زعم افکار عمومی اومیخواسته است از پرداخت مالیات مربوط به این مبلغ که جزو درآمد شخصی منظور می شود سرباززند. آخر الامر این شخصیت محبوب به راهی قانون گردن نهاد تا مالیات مربوط به آن مبلغ را بپردازد و چچبه غرور آفرین بود که پالمه و مردم سوئد شاهد این نمایش زنده زمان

" شهر " و " یار " تعبیر " رهاننده " را دارد و با " مسیح " در مسیحیت، " سوشیالنت " زرتشتی، " کریست " یونانی و " مسایا " در لاتین همسنگ است. اصطلاح " نیچه " فیلسوف آلمانی، یعنی " ابرمرد " نیز می تواند بکار برده شود. نیچه از درخت " Sip Mutador " سخن می گوید که در پیشه زاران می بالد و بر بالای همه درختان و در آفتاب تابان گلپای سحری خود را شگفته می سازد. به نظر او این تمثیل " ابر مرد " است که تاریخ را می آفریند. گفتنی است که تاریخ را جلوه های شکوهمند میدهد انسان که " وکیل الرعایا " کریمخان زند به صفحات تاریخ ایران بهاء و غنا می بخشد.

آری همچنان که آفتاب از شرق طلوع می کند، کلام کنفوسیوس شکوهی همسنگ مهر تابان از شرق دارد و ما دام که مهر چنان تاب می تابد این گفته نیز می باید که " حکومت جا برانه از بپر هم وحشی تر است ".

از ادب بر ما به خودمان نیز مددی بگیریم از زبان شیخ المشایخ ادب فارسی " سعدی " که:

نکند جور پیشه سلطانی که نیاید زگرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند
و استقبال " شهریار " شاعر ماضی نیز از این تعبیر در جای خود نیاید که:

به بین به جلد سگ پاسبان چه گرگانند به جان خواجه که این شیوه شایانیست
در جوامعی که " فرد " بی رحمانه جمع را قربانی مطامع و خواسته های بیحد و حصر خود میکند ترازدی وحشتناک جا معه ما پیش می آید که مثنی گزرگ در قالب چوپان به عنوان نخبگان بر جان و مال مردم می تازند و از اعمال هیچگونه ظلم و تعدی فروگذار نمی کنند و برای مردم فریبی تازه اگر بنا به اقتضای منافع بزرگتری که در بین است، دقیقاً " با مکاتیم " در چچه اطمینان " مثنی دزدی چپا و لگردولتی را بازمی کنند، از اصلاحات عامه پسندی چون " کشف اختلاس " و چون در مقام تحمیل راء شخصی و نفعی آزادی های مردم برمی آیند از عبارات فریبنده " ممالح ملی " و " منافع ملی " دروسا ئل ارتباط جمعی مددی گیرند...

در بنم آمد که شما را در لذت می کشد از مشاهده فیلمی گزارش گونسه از تلویزیون سوئد به مناسبت شب سال مسیحی جدید (۱۹۸۴) از زندگی شاه و خانواده سلطنتی سوئد بخش می شد بی نصب بگذارم. با توسل به یک ضرب المثل سوئدی که: " گاهی یک تصویر بیشتر از هزار کلام سخن میگوید " قضاوت را به وجدان بیدار خودتسان می سپارم تا به بینید که " تفاوت ره از کجاست تا به کجا ".

شاه به عنوان یک فرد سوئدی معمولی در کناره خانواده اش بدون آنکه هزاران میلی داشته باشد فاقد هرگونه قدرت سیاسی به زندگی روزمره معمول یک انسان مشغول است و در جمع کشور ۸ میلیونی سوئد رای یک رای میباشد. این است وضع " کارل شانزدهم گوستاو " شاه سوئد.

پس بیائیم تا:

به بانگ چنگ بگویم آن حکایت ها که از زلفتن آن دیگ سینه می زد جوش گفتنی زیاد است و دریغ و درد زیادتر. جامعه سوئد امروز صرف نظر از جاهد های فریبنده ای که دارد، با رژیم سوسیال دموکراسی واقعی " ناکجا آباد " افلاطون ویا " شهر خدای " هابس را تداعی می کند. این جا معه ای که از نظر تاریخی و جغرافیائی در مقایسه با بسیاری از کشورهای کوچک به حساب می آید در جا معه بزرگ خانواده بشری قسرن حاضر در تمام زمینه های علمی، صنعتی، ورزشی، هنری و... مطرح است. اگر بدورا زهرگونه حب و بغض در مقام برزسی علت و علل قضایا قرار بگیریم بیگ و واقعیت آشکار گریبانگیرمان می شود و آن اینست که " قدرت طلبی "، " خود محور بینی " و " فردپرستی " جای خود را به روحیه گروهی مثبت و سازنده داده است و لب لباب کلام آنکسه " فرد " خود را در " جمع " قربانی می کند. در حالیکه فرزانه ای چپون " ابوالحسن خرقانی " در قالب فرهنگ پرغنائی ما تصوف را عیسارت می داند از " خود را در غیر دیدن " و همسو می گوید که: " کاشکی بدل (به جای) همه خلق بمردمی تا خلق را مگرگ نیارستی دید ".

ما از فرهنگی اصیل برخورداریم که در آن " شهریار " مشتق از دو واژه

توجیه این جدائی گفت: " آن جبهه (حزب توده) دیگر نمی توانست حتی یک قدم در راه دفاع از حقوق ملت ایران بردارد " (۸) .

- ۱ - ایرج اسکندری در مجله Moyan Orient شماره (۷ - ۸) به نقل از ذبیح صفحه ۱۱۸
- ۲ - همان ما خذ شماره ۱۷ مجله به نقل از ذبیح ص ۱۱۸
- ۳ - این جزوه بعنوان یکی از اسناد مهم تاریخ حزب توده شناخته شده و محققان غالباً از آن یاد کرده و می کنند. دکتر اپریم اسحق ضمن یک گفتگوی خصوصی به نگارنده گفت عنوان جزوه " چه باید کرد " ساخته خود او نبوده بلکه اقتباس از جزوه ای بوده است که لنین تحت این عنوان در سال ۱۹۰۳ یا ۱۹۰۴ منتشر کرد. او علاوه کرد که شخصاً با انشعاب موافق نبود زیرا عقیده داشت که اصلاحات باید در داخل حزب صورت گیرد اما می دانست که کساد رهبری با اصلاحات اساسی که مستلزم استقلال از شوروی است موافقت نخواهد کرد. بنا بر این تصمیم به استعفا از حزب گرفت.
- ۴ - مقدمه " کا تو زیان " صفحه ۵۹
- ۵ - همان ما خذ ۶۱
- ۶ - همان ما خذ ۵۶
- ۷ - ذبیح ص ۱۳۴
- ۸ - کا تو زیان ۵۸

(هفته آینده: کنگره دوم حزب توده)

بعد از انتشار این اعلامیه در بخش فارسی رادیو مسکو انشعاب را محکوم کردند. واکنش انشعابیون در برابر این رویداد شوعی بود که در ظاهر حکایت از بازگشت آن ها از تصمیم خود می کرد. آن ها در تاریخ ۳۰ دی اعلامیه ای دایر بر انصراف خود از تشکیل جمعیت سوسیالیست توده ایران منتشر کردند و از اینجاء اصطلاح " انصرافیون " به دنبال انشعابیون ساخته شد. اما انصرافیون توضیح دادند که منظورشان انصراف به معنی ترک تصمیم قبلی نبوده بلکه این بوده که در برابر حملات حزب و شوروی یک آرا مشر و مجال فرصتی بدست آورند تا ضمن آن افکار و هدف های خود را که تا آن زمان مبهم بود روشن کنند. (این عبارت را به علت ارتباط آن با تاریخ نهضت ملی ایران عیناً نقل می کنیم) . در عین حال نیرو و انرژی عملی خود را که تا آن زمان در واقع به هز رفتن بود در خدمت نهضت ملی ایران بطرز مثبت و سازنده ای بکار اندازند " (۶) . اما شوروی که خود باعث " انصراف " شده بود آن رابه همان معنی ظاهری کلمه تلقی کرد. چندی بعد یک نویسنده روسی طی مقاله ای که در سال ۱۹۵۵ منتشر نمود چنین گفت: " عمال انگلیس توانستند تا اندازه ای در حزب توده تفرقه بیاندازند بطوری که خلیل ملکی و گروه کوچکی انشعاب کردند. اما این توطئه بقدری واضح بود که این گروه خاشن مجبور شد به فاصله نوزده روز انحلال خود را اعلان کند. (۷) در حال اصلاح طلبان با جدا شدن از حزب یکی دوسال از فعالیت با زمانندند و صدای افراد معترض دیگر هم که در حزب باقی مانده بودند خاموش شد و رهبران حزب توانستند به وسیله خود رفتار کنند. اما رویدادهای بعد نشان داد که این جدائی ضرورت داشت، بعداً " دکتر مصدق در

مؤاد روحانی

مصدق

و نهضت ملی ایران

در کاشک چپ و راست

بقیه از صفحه ۹

جریانات بین المللی قرار ندهد تا بتواند عامل مؤثری در تعیین سرنوشت ملت ایران باشد. اما حزب توده در نشریه های پیش اصلاح طلبان را " سدی از عناصر نالایق و بدون ابتکار " می خواند و می گفت این سد " با کمک عده قلیلی عناصر فاسد و جاهل و خود در مقابل تمایلات عمومی حزب که خواستار اصلاحات بودند به وجود آمد " (۵) بنا بر این واکنش کادری رهبری حزب در برابر عمل اصلاح طلبان فقط توسل به اولتیماتومی به این مضمون بود که اگر انشعابیون از مواضع خود نگذرند از حزب اخراج خواهند شد. اما اصلاح طلبان قصد برگشت از اقدام خود نداشتند و در مقابل سرسختی کادری رهبری حزب در تاریخ ۲۶ دی اعلامیه دیگری صادر و انشعاب خود را از حزب توده قطعی کردند. روس ها که از موضوع انشعاب سخت برآشفته بودند روز

ح. مکنان

تعاریف جدید برای معانی قدیمی

" جرج ارول " نویسنده انگلیسی در اثر معروف خود " ۱۹۸۴ " تصویر کشی را منعکس می کند که زیر سلطه دیکتاتور مزرورانه بر سر می برد. دیکتاتور مزرورانه زبده های قرن بیستم است. پیش ازین، هر حکومتی مازک مخصوص خود را داشت. حکومت استبدادی، حکومت دمکراسی، حکومت دمکراسی، در حکومت استبدادی حزب و مطبوعات و انتخابات و پارلمان وجود نداشت. این ها از مختصات حکومت دمکراسی شمرده می شد و جایی که اینچیزها نبود طبعاً از سنت های استبدادی خبری نبود.

روزی که " مونته سکیو " روح قوانین را می نوشت هرگز در ذهنش نمی گنجید که ممکن است شیادان سیاسی دیکتاتوری را با دمکراسی بیوند بزنند و یک نوع حکومت " هرما فرودیت " یا دو جنسیتی بوجود آورند، یعنی حکومتی با ظواهر دمکراسی و ماهیت استبدادی. حکومتی که حزب دارد، پارلمان دارد، انتخابات عمومی دارد، روزنامه دارد، انجمن دارد ولی هم این ها یک ظاهر فرسایشی ریاکاران به پیش نیست. نقابی است فریبنده که صورت کربه استبداد را مخفی می کند.

" ائنه انیا " " Oceania " سرزمین تخیلی جرج ارول در " ۱۹۸۴ " تصویر مجسمی است از کشورهایی که به این بلای قرن دچار شده اند. در " ائنه انیا " ارول، هنر اطلسی حکمرانان اینست که همه چیز را وارونه به مردم نشان دهند. برای این مقصود، آن ها وزارتخانه های دارند که کارش وضع تعریف های جدید برای کلمات قدیمی است. به اتمام این وزارتخانه، مردم می آموزند که مثلاً آنچه قبلاً " ازگلمه " محبت " می فهمیدند یک مفهوم جعلی ارتجاعی بوده و معنی واقعی محبت، نفرت است. به همین جهت، بر درود یواشتر، همه جا تا بلوهای آویخته اند که این شعار بر روی آن ها به چشم می خورد: " صلح یعنی جنگ، آزادی یعنی بردگی، توانایی در نادانی است " فاشتر " ارول " را ما امروز به رای العین در ایران می بینیم. دیکتاتور مزرورانه آخوندها بزرگترین هنرش وارونه جلوه دادن حقایق یا به تعبیر دیگر آموختن انبیا و وارونه بینی به مردم است.

آخوندها جنگ را منشاء نعمت و برکت می خوانند. چنین شعاری معناش اینست که بخاطر اینکه جنگی رخ داده و در طول پنج سال چند صد هزار کشته، چند صد هزار معلول، چندین میلیون آواره، ویرانی، محنت، مصیبت روی دست ملت ایران گذاشته است باید شکر گزار بود و بدرگاه خداوند دعا کرد که این نعمت و برکت را سالهای سال همچنان برقرار بدارد!

نخست وزیر جمهوری اسلامی همین چند روز پیش در گزارشی که بمناسبت تقدیم بودجه ۱۳۶۵ به مجلس داد تدوین چنین بودجه ای را افتخار آمیز شمرده مدعی شد که این بودجه دلیل بر سلامت و اوضاع مالی و استواری اوضاع اقتصادی کشور اسلامی است. با این توضیحات معلوم می شود شرط موفقیت اقتصاد، کاهش درآمدهای تولیدی و افزایش هزینه های غیر مولد است. هر کشوری که توانست سهم عمده درآمدهای خود را در راه آداب جنگی ویرانگر و بی حاصل صرف کند و متقابلاً از برنامهای عمرانی خود دست بکشد این کشور را صحیح پیشرفت را پیدا کرده است. هر دولتی هم توانست درآمدها را پائین بیاورد، هزینه های زندگی را بالا ببرد، بر انواع مالیاتها بیفزاید و بودجه معجزه تورم را بنویسد باید به معجزه او اعتراف کرد.

صلح یعنی جنگ آزادی یعنی بردگی حقیقت یعنی دروغ آبادی یعنی ویرانی پیروزی یعنی شکست آری، وقتی انسان منطق وارونه بینی را پذیرفت، شکست را هم میتواند بپذیرد. پیروزی جلوه دهد و بخاطر آن جشن بگیرد. هنگامی که عملیات جنون آمیز " البدر " ما نند حملات پهنین جمهوری اسلامی برای قطع ارتباط بصره و بغداد را شکست روبرو شد و متجاوزان زبده هزاران ایرانی در مرداب های هویزه و جزایر مجنون به خاک هلاک افتادند و هشت لشکر سپاه پاسداران یکلی از میان رفت، آیت الله خمینی در ایوان جماعتی ظاهر شد و با کمال خونسردی نطقی ایراد کرد و نتیجه گرفت که این شکست نیست و پیروزی است. پس تعجبی ندارد اگر می بینیم نماینده آیت الله خمینی در سازمان ملل نیز، تصویب قطعنامه مربوط به نقض حقوق بشر را در مجمع عمومی سازمان ملل متحد برای جمهوری اسلامی یک پیروزی می شمارد.

النهایه هضم این " پیروزی " برای جمهوری اسلامی قدری مشکل است. بجای چندین هزار کشته، آیت الله می تواند چندین ده هزار جوان را از مدار بیرون بکشد و به جبهه ها اعزام کند. بجای توپ ها و تانک های ضایع شده نیز می توان توپها و تانک های دیگری خرید. این ها هیچکدام آیت الله خمینی را نگران نمی کند.

آیت الله از فروریختن سقف وستون جمهوری اسلامی نگران است و این را موعظ گیریهای بین المللی، آشکارا نشان می دهد. به همین سبب، بر خلاف گذشته ها که جمهوری اسلامی در قبالت مذاکرات و تصمیمات و قطعنامه های مجمع بین المللی خونسردی بخرج میداد، این مرتبه عکس العملی خشم آمیز بروز داد.

طبق اظهار علی اکبر ولایتی وزیر امور خارجه آیت الله، جمهوری اسلامی تصمیم دارد در روابط خود با پنجاه و سه کشوری که به نفع قطعنامه مربوط به نقض حقوق بشر در ایران رای دادند تجدیدنظر کند. با این شاخ و شانسه کشیدن، جمهوری اسلامی نشان داد آزادی عقیده و رای را حتی در زیر سقف بزرگترین سازمان بین المللی تحمل نمی کند. عکس العمل های عصبی دولت ها هم مثل اشخاص، چهره واقعی آن ها را عیان می سازد. جمهوری اسلامی زمانی که از وضع خود خاطرمع بود نسبت به اعترافات جامع جهانی دربار نقض حقوق بشر خونسردی نشان می داد و با بی اعتنائی می گفت: ما حقوق بشر را فقط در محدوده قوانین اسلامی قبول داریم. اما این مرتبه خشمگین شده و زبان به تهدید گشوده است چون می بیند دنیا دارد رسماً آن را در کنار منفرترین رژیم های عصر، از قبیل رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی قرار می دهد، جایی که حقوق طبیعی اوست.

وقتی یک رژیم خودکا مد درنده خوی استبدادی، بی اعتنائی به حقوق و حیثیت افراد بشر را از حدمی گذرانند و خیال می کند به اعتبار روابط اقتصادی و زودبندهای سیاسی با دولت ها میتواند به افکار عمومی جهان نیا ن دهن کجی کرد کار به اینجای می رسد. بهتر بود جمهوری اسلامی بجای اینکه کشورهای جهان را بخاطر رای دادن به قطعنامه مورد بحث در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تهدید کند و برای آن ها شاخ و شانسه بکشد، به همان منطق " ائنه انیا " متوسل می شود و دنبال اظهارات نماینده آیت الله در سازمان ملل که صدور این قطعنامه را یک پیروزی برای جمهوری اسلامی نامیده بود، سایبر مقامات رژیم هم می گفتند در حقیقت مجمع عمومی سازمان ملل خواسته است دست نوازی بر سر جمهوری اسلامی بکشد.

صلح یعنی جنگ حقیقت یعنی دروغ مهر یعنی قهر حکومت هم یعنی برائت ...

درنگ

بقیة از صفحه ۱۱

می توانند داشته باشند که: " جو دزدی با چراغ آید گذشته تر برد کالا ". امید که طبیعی " عیسوی وش " در هیئت ملی مصمم با درک واقعیت های زمانی و مکانی این بیمار محتضر را نجات دهد که به قول شکسپیر: " روزگاری است که در دریای از مشکلات غوطه ورست ". سهل است مزید بر این گفتار در چوب و راست آن، با توجه به اصل " فرصت طلبی " کوسه ها برای بلعیدن این طعمه در عین دندان تیز کردن لحظه شماری می کنند.

آخرا لمر میماند نقش پیشگیری و جلوگیری از عود بیماری. مسئله مهمی که در جریان انقلاب ایران به بوته فراموشی سپرده شده بود و جا دارد که " مصیبت دوشود " توجه به " حاکمیت ملی " تنها اقدام مثبت جهت پیشگیری و جلوگیری از عود بیماری بنظر می رسد.

جا دارد تا با مرور در آنچه که در زمان و مکان و در بعد جهانی آن می گذرد و توجه به آنچه بر ما گذشته است و رجوع به تاریخ معا صیر ایران، میراث دار فرزانه جاوید مصدق باشیم و بر او راهی ایمان بیاوریم که هیچگاه فردا ایرانی را از شعور دسترسی به دمکراسی بدور نمی داشت و هیچ دلیلی مانع از قبول این واقعیت نیست. اگر منتی خود فریبته رقم در صد بیسوادی مردم ما را بیا نه آن می دانند که خسود را چون گذشته " قیم " مردم زنده سازند از کشور هندی با ۶۳٪ مردم بیسواد که قدرت خواندن و نوشتن ندارند جا دارد که اندرز بگیرند که چنان قلمت رشید دمکراسی را همچنان افراشته اند و به کلام عطار در " منطق الطیر "

از " سی مرغ - سیمرغ " ساخته اند. این گفته، صدق است که سراسر مصدق است که: " دمکراسی موفقیتی است که تنها در تجربه و تمرین جامع ظاهر می شود و غنای می گیرد و با ذات زندگی جوش می خورد. " و همو دردم " خسود محوری " می گوید: " لعنت خدا گرفتار شود هر کسی که در حیات و مماتم از من بپی بسازد. " در خاتمه بر استبداد دلتیان بویژه فرس است که از تاریخ پند بگیرند و بگذارند تا در فردای ایران عزیز مردم غارت زده، ما تمزده و در عین حال بخشا پننده ایران بر آنان بلکه ببخشند و به قول " برشت " که می گوید: " آنکس که حقیقت را می داند و انکار می کند ابله است "، نادان " به محسب است " آورده نشوند. به این امید که آقار به اشتباه بارگناه آنان را سبک سازد و به آرا مشروانی نسبی دست یابند.

یک اسلحه کمرب همرا داشت. در میان ۱۵۵ شکی عتیقه توقیف شده تعداد زیادی جام های طلا، گلدان، سکه های پول و جواهرات به چشم می خورد که همگی متعلق به قرن ششم و هفتم قبل از میلاد یعنی حدود ۲۶۰۰ سال قبل است. با زیرس پلیس نیویورک اعلام کرد که این کالاها از انگلستان خریداری شده و تحت پوشش کالاهای دیگر وارد نیویورک شده است. سه تن قاچاقچی مذکور قصد داشتند برای پیشگیری از کنجکا وی ما موران کمرب آمریکا بهنگام ترخیص جعبه ها، آن ها را شبانه شبانه بر بیا بند. هویت کسی که در انگلستان این کالاها را فروخته است هنوز مشخص نیست، ولی مطلعان امروا ایران می گویند این اشیا عتیقه نیز در شمار سرمایه های ملی ایران است که پس از بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی بطور قاچاق به خارج حمل و در بازارهای جهانی به معرض حراج گذاشته می شود.

هفته نامه " و. اس. د. " ۹ ژانویه: دولت ترکیه با انتشار بخشنامه ای به وزارت اطلاعات و امنیت خود دست آور داده است که هر چه زودتر به جمع آوری نوشته ها و جزوات و کتابهایی که از سوی سفارتخانه یا عمل جمهوری اسلامی در ترکیه منتشر می شود، از انتشار روتکنیر آثار و علائم جمهوری اسلامی که در کشورهای همجوار به پاشیدن تخم نفاق و دشمنی و خرابکاری مشغولان به شدت جلوگیری بعمل آورند.

خبرگزاری فرانسه ۱۵ ژانویه: پلیس نیویورک روز یکشنبه گذشته سه تن را هنگام خارج کردن دو جعبه آثار عتیقه ایرانی به ارزش ۱۸/۵ میلیون دلار از یک انبار واقع در نیویورک دستگیر کرد. این دو جعبه از لندن بوسیله یک هواپیمای سوئیس ار به نیویورک فرستاده شده بود. یکی از این سه تن عتیقه فروش ایرانی ساکن نیویورک بنام نجات الله سخا شای است که

درگیروداری که رژیم، تما یشتا مه را همان کر بلا را همچنان بر روی صحنه نگه داشته، پیاپی گزارش می رسد که بسیجیان اعزامی به جبهه ها، در نیمه راه، با استفاده از کوچکترین فرصت می گیرند.

گزارش عناصر ملی حاکمیت که پانزده روز پیش، سید تنا زبسیجی ها که از رضائیه عازم جبهه ها بودند، در شاهپور آذربایجان، غفلت پاسداران را منتقم شمرده، از کامیون ها پیاده شده، گریختند و به رضائیه بازگشتند.

خبرگزاری جمهوری اسلامی اعلام کرد، جمهوری اسلامی و فرانسه تصمیم گرفته اند حداکثر تا یک ماه دیگر، مذاکرات خود را از سرگیرند. به گفته مهدی نواب معاون وزارت اقتصاد که سرپرستی هیأت جمهوری اسلامی را بر عهده دارد، در هفته های آتی دو طرف، مواضع مشترک خود را بررسی می کنند تا به راه حلی دست یابند.

خبرها

دولت جمهوری اسلامی قصد دارد بهای کلیه فرآورده های نفتی مانند بنزین، روغن، نفت و نفت گاز را کران کند. در حالیکه تورم اقتصادی در جمهوری اسلامی بیداد می کند و عوارض اجتماعی آن بصورت افزایش سرعت، قاچاق مواد مخدر، اختلافات و بریشانی های خانوادگی جرائم اجتماعی بطور بی سابقه ای گسترش یافته، دولت موسوی با ج و خراج هایی را که به بهانه های مختلف از مردم اخذ می کند، کافی ندانسته در صدد است تا از طریق بالابردن قیمت فرآورده های نفتی، بخشی از هزینه های جنگ پرگشتار و ویرانگر را تا مین سازد.

ایران هرگز نخواهد مرد

نشانی:
QYAM IRAN
C/O C.B.
17, bd RASPAIL
75007 PARIS
FRANCE

